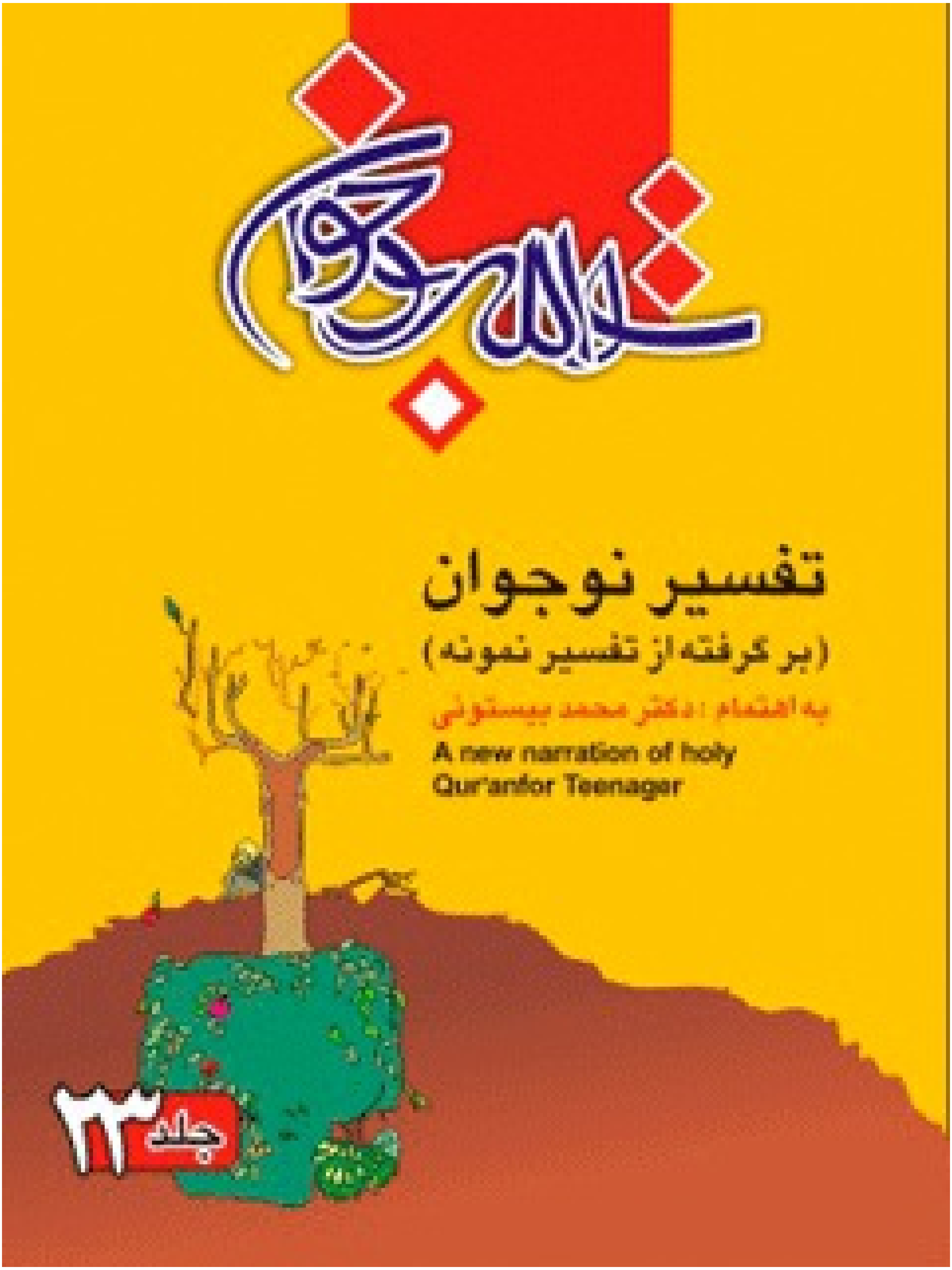

تفسیر نوجوان
(برگرفته از تفسیر نمونه)
به اهتمام : دکتر محمد بیستونی
A new narration of holy
Qur'anfor Teenager
جلد ۳۳

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۲۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج. ۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج. ۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

(۱۷۹)

ص:۳

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ سـاله امـام حسن علیهم السـلام که در کربلاـ از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شـهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سـران کفر و اسـتکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص:۶

(۶)

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیرا مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۷)

ص:۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶ آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

مقدمه (۹)

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

(۱۰) مقدمه

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره یس

حیات گیاهان و حیوانات دلیل خداشناسی و معاد

۳۳ وَ ایَةٌ لَهُمُ الْاَرْضُ الْمَیْتَةُ اَحْیَیْناها وَ اَخْرَجْنامِنْها حَبّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ

زمین مرده برای آن ها آیتی است، ما آن را زنده کردیم و دانه هایی از آن خارج ساختیم و آن ها از آن می خورند.

مسأله حیات و زندگی از مهمّ ترین دلایل توحید است، مسأله ای است فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز که عقل همه دانشمندان را به حیرت افکنده و با تمام پیشرفت های عظیمی که در علم و دانش نصیب بشر شده، هنوز کسی معمای آن را نگشوده است، هنوز کسی به درستی نمی داند تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست، موجودات بی جان تبدیل به سلول های زنده شده است؟

هنوز کسی نمی داند که بذرهای گیاهان و طبقات مختلف آن دقیقا چگونه ساخته شده و چه قوانین مرموزی بر آن حاکم است که به هنگام فراهم شدن شرایط مساعد به حرکت درمی آید و رشد و نمو را آغاز می کند و ذرّات زمین مرده را جذب وجود خود می نماید و از این طریق موجودات مرده را تبدیل به بافت های موجود زنده می کند، تا هر روز جلوه تازه ای از حیات را نشان دهد.

(۱۲) سوره یس

مسأله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمین های مرده، از یک سو دلیل روشنی است بر این که علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته و ازسوی دیگر نشانه ای آشکار از رستاخیز است.

ص:۱۱

روشن است که ضـمیر در «لَهُمْ» به «عِبـاد» برمی گردد که در آیات قبل آمـده است و منظور از «عِباد» در این جا تمام بنـد گانی است که در مسائل مربوط به مبدأ و معاد گرفتار انحراف یا اشتباهند و قرآن وضع آن ها را مایه حسرت و تأسف می شمرد.

تعبیربه «ایَه» به صورت «نکره» اشاره به عظمت و اهمیت و وضوح این نشانه توحیدی است.

جمله «فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ» از یک سو اشاره به این است که انسان از بخشـی از دانه های گیاهی تغـذیه می کنـد و بعضـی دیگر قابل تغـذیه برای انسـان نیست، ولی فوایـد دیگری دارد، ماننـد تغـذیه حیوانـات، سـاختن مواد رنگی، دارویی و امور دیگری که در زندگی انسان کاملاً مورد استفاده است.

جزء بیست و سوم (۱۳)

و از سوی دیگر با مقـدم داشـتن «مِنْهُ» بر «یَأْکُلُون» که معمولاً برای حصـر می آیـد، این نکته را بیان می کند که بیشترین (و نیز بهترین) تغذیه انسان از مواد گیاهی است، آن چنان که گویی تمام غذای انسان را تشکیل می دهد.

خواص فراوان درخت نخل و میوه انگور

۳۴ وَ جَعَلْنا فیها جَنّاتٍ مِنْ نَخیلٍ وَ اَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فیها مِنَ الْعُیُونِ

و در آن باغ هایی از نخل ها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن بیرون فرستادیم.

«اَعْناب» جمع «عِنَب» و «نَخیل» نیز، چنان که «راغب»

ص:۱۲

در مفردات می گویـد، جمع «نَخْل» است، بـا این تفـاوت که «عنب» معمولاًـ به خـود «انگور» گفته می شود و به طور نـادر به «درخت انگور» ولی «نخل» اسم برای درخت است و میوه آن «رُطَب» و «تَمْر» (خرمای تازه و خشک) نام دارد. (۱)

(۱۴) سوره یس

«فَجَّرْنا» از ماده «تَفْجیر» به معنی ایجاد شـکاف وسـیع است و از آن جا که چشـمه ها با شکافته شدن زمین بیرون می ریزند، این تعبیر در مورد بیرون آمدن چشمه از زمین به کار رفته است.

در آیه گذشـته سـخن از دانه های غـذایی در میان بود، اما در این جا از میوه های نیروبخش و مغـذّی سـخن می گویـد که دو نمونه بارز و کامل آن ها : «خرما» و «انگور» است که هر یک غذایی کامل محسوب می شود.

جزء بیست و سوم (۱۵)

مطالعـات دانشـمندان نشـان می دهـد که مخصوصا این دو میوه دارای انواع ویتامین های لازم و مواد مختلف حیاتی برای بـدن انسان است، به علاوه این دومیوه در تمام طول سال به صورت تازه یا خشک قابل نگهداری و استفاده برای تغذیه است.

بعضـی معتقدنـد این تفـاوت تعبیر که در یـک جـا سـخن از درخت می گویـد و در جـای دیگر از میوه، به خاطر آن است که درخت

ص:۱۳

۱- درباره این دو میوه حیات بخش (انگور و خرما) در جلدهای ۱۱ «تفسیر نمونه» صفحه ۱۷۵ و جلد ۱۳ صفحه ۴۶ ذیل آیات ۱۱ / نحل و ۲۶ / مریم بحث شده است .

نخـل،چنان که معروف است همه چیزش قابل اسـتفاده است، تنه آن، شاخه ها و برگ هایش، همه مورد اسـتفاده های مختلف می باشـد و میوه اش سـرآمد همه این هااست، درحالی که درخت انگور رامعمولاً برای میوه اش می خواهنـد و ساقه و شاخه و کنده آن مصرف زیادی ندارد.

و این که هر دو به صیغه جمع آمده، ممکن است اشاره به انواع مختلف این دو میوه بوده باشد، چرا که هر یک از آن ها ده ها نوع دارد، با ویژگی های مختلف و باب طبع همه و برای همه ذائقه ها.

این نکته نیز قابـل توجه است که در آیه قبـل تنهـا تعبیر به احیـای زمین هـای مرده شـده بود که در قرآن مجیـد معمولاً با نزول باران همراه است، ولی در این آیه سخن از چشمه های آب جاری به میان آمده، زیرا برای بسیاری از زراعت ها آب باران تنها کافی است، در حالی که درختان میوه معمولاً نیاز به آب جاری نیز دارند.

(۱۶) سوره یس

۳۵ لِیَأْکُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ اَیْدیهِمْ اَفَلا یَشْکُرُونَ

تا ازمیوه آن بخورند، درحالی که دست آن ها هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است، آیاشکرخدارابه جا نمی آورند؟

آری میوه هـایی که به صورت غـذای کامل بر شاخسار درختان ظاهر می شود، بی آن که کمترین نیازی به پختن و یا تغییرات دیگر داشـته باشد، به مجرد چیدن از درخت قابل استفاده است و این نهایت لطف و عظمت پروردگار را درباره انسان ها نشان می دهد.

حتّی این غذای آماده و لذیذ را آن چنان بسته بندی کرده که برای مدّت زیادی قابل نگهداری است، بی آن که ارزش غذایی خود را از

دست دهد، برخلاف غذاهایی که انسان از مواد طبیعی خداداد با دست خود می سازد، که غالبا به سرعت فاسد می شود.

جزء بیست و سوم (۱۷)

در هر صورت، هـدف آن است که حس حقّ شناسـی و شـکرگزاری انسان ها را تحریک کند تا از طریق شـکرگزاری قدم در مرحله معرفت پروردگار بگذارند، که شکر منعم نخستین گام معرفت کردگار است.

قانون عمومی زوجیت در همه موجودات جهان

۳۶ سُبْحانَ الَّذی خَلَقَ الْاَزْواجَ کُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ وَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ مِمّا لا یَعْلَمُونَ

منزّه است کسی که تمام «زوج ها» را آفرید، از آن چه زمین می رویاند و از خود آن ها و از آن چه نمی دانند.

آری خداوندی که این همه «زوج ها» را در پهنه جهان هستی آفریده، علم و قدرتش بی انتها است، عیب و نقصی در وجودش راه نـدارد، لـذا شـریک و شبیه و نظیر برای او نیست و اگر گروهی سـنگ و چوب های بی جان و مخلوقات دیگری را شبیه او شمرده اند، از این نسبت های ناروا بر دامان کبریاییش گردی نمی نشیند.

(۱۸) سوره یس

بدیهی است خداوند نیاز به این ندارد که خویشـتن را تسبیح و تنزیه کند، این تعلیمی است برای بندگان و دسـتورالعملی اسـت برای پیمودن خط تکامل.

در این که منظور از «اَزْواج» در این جا چیست، مفسّران سخن بسیار دارند:

آن چه مسلّم است این است که «اَزْواج» جمع «زَوْج» معمولاً

به دو جنس مـذکر و مؤنث گفته می شود، خواه در عـالم حیوانـات باشـد، یـا غیر آن هـا، سـپس توسـعه داده شـده و به هر دو موجودی که قرین یکـدیگر و یا حتّی ضـدّ یکدگرنـد، «زوج» اطلاق می شود، حتّی به دو اطاق مشابه در یک خانه، یا دو لنگه در و یا دو همکار و قرین، این کلمه گفته می شود و به این ترتیب برای هر موجودی در جهان زوجی متصوّر است.

به هر حال بعیـد نیست که زوجیّت در این جا به همان معنی خاص، یعنی جنس «مـذکر» و «مؤنث» باشـد و قرآن مجیـد در این آیه خبر از وجود زوجیّت در تمام جهان گیاهان و انسان ها و موجودات دیگری که مردم از آن اطلاعی ندارند، می دهد.

جزء بیست و سوم (۱۹)

این موجـودات ممکن است گیاهـان باشـد که وسـعت دایره زوجیّت در آن روز هنوز در آن هـا کشف نشـده بود.یـا اشـاره به حیوانات اعماق دریاها که در آن روز کسی از آن آگاه نبود و امروز گوشه ای از آن برای انسان ها کشف شده است.

ولی روشن است وقتی ما بتوانیم این الفاظ را بر معنی حقیقی (جنس مذکّر و مؤنّث) حمل کنیم و قرینه ای برخلاف آن نباشد، دلیلی ندارد که به سراغ معانی کنایی برویم و چنان که دیدیم چندین تفسیر جالب برای معنی حقیقی زوجیت در این جا وجود دارد.

به هر حـال این آیه یکی دیگر از آیـاتی است که محـدود بودن علم انسـان را بیان می کنـد و نشان می دهـد که در این جهان حقایق بسیاری

ص:۱۶

است که از علم و دانش ما پوشیده است. (۱)

(۲۰) سوره یس

خورشید و ماه نشانه ای است تا راه را گم نکنید

۳۷ وَ ایَهٌ لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَاِذا هُمْ مُظْلِمُونَ

شب برای آن ها (نیز) نشانه ای است (از عظمت خدا) ما روز را از آن برمی گیریم، ناگهان تاریکی آن ها را فرامی گیرد.

تعبیر به «نَسْلَخُ» از ماده سَلْخ که در اصل به معنی کندن پوست حیوان است، تعبیر لطیفی است، گویی روشنایی روز همچون لباس سفیدی است که بر تن شب پوشانیده شده، به هنگام غروب آفتاب این لباس را از تن او همچون پوستی می کنند، تا باطن و درون اوآشکار گردد.

دقّت در این تعبیر این نکته را بازگو می کند که طبیعت اصلی کره زمین تاریکی است، نور و روشنایی صفتی است عارضی که از منبع دیگری به او داده می شود، همچون لباس که بر تن کسی بپوشانند، که هرگاه آن لباس را بیرون آورد، رنگ طبیعی تن آشکار می شود.

جزء بیست و سوم (۲۱)

در این جا قرآن مجید روی تاریکی شب انگشت نهاده، گویا می خواهد بعد از بیان زنده کردن زمین های مرده که به عنوان آیتی از آیات خداوند قبلاً گذشت، تبدیل روشنایی روز را به تاریکی شب، به عنوان نمونه ای از مرگ بعد از حیات بیان کند.

۱- درباره «زوجیت موجودات جهان» و مخصوصا عالم گیاهان در جلد ۱۰ «تفسیرنمونه»، صفحه ۱۱۵ و جلد۱۵ صفحه ۱۹۰: ذیل آیه ۷ سوره شعراء بحث شده است

به هر حال هنگامی که انسان در میان ظلمت شب غرق می شود، به یاد نور و برکاتش، نور و هیجاناتش، نور و منبع وجودش می افتد و با یک مقایسه به «خالق نور و ظلمت» آشنا می گردد.

۳۸ وَالشَّمْسُ تَجْری لِمُسْتَقَرٍّلَهاذلِکَ تَقْدیرُالْعَزیزِ الْعَلیمِ

و خورشید (نیز برای آن ها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش درحرکت است،این تقدیرخداوندقادرودانااست.

این آیه به وضوح حرکت خورشید را به طور مستمر بیان می کند، امادراین که منظورازاین حرکت چیست،مفسّران بحث های فراوانی دارند:

گروهی آن را اشاره به حرکت ظاهری خورشید برگرد زمین می دانند که این حرکت تا پایان جهان، که در حقیقت قرارگاه خورشید و پایان عمر او است، ادامه دارد.

(۲۲) سوره یس

بعضی دیگر آن را اشاره به میل شمس در تابستان و زمستان به سوی شمال و جنوب زمین دانسته اند، زیرا می دانیم خورشید از آغاز بهار از خط اعتدالی به سوی شمال متمایل می شود و تا مدار ۲۳ درجه شمالی پیش می رود و از آغاز تابستان به عقب بازمی گردد، تا در آغاز پاییز باز به خط اعتدالی می رسد و همین خط سیر را تا آغاز زمستان به سوی جنوب ادامه می دهد و از آغاز زمستان به سوی خط اعتدال حرکت می کند و در آغاز بهار به آن می رسد.

البتّه تمام این حرکات در واقع ناشی از حرکت زمین و تمایل محور آن نسبت به سطح مدارش می باشد، هر چند در ظاهر و به حسب حسّ، مربوط به حرکت آفتاب است.

ص:۱۸

بعضـی دیگر آن را اشـاره به حرکت وضـعی «کره آفتـاب» دانسـته انـد، زیرا مطالعـات دانشـمندان به طـور قطع ثـابت کرده که خورشید به دور خود گردش می کند .

جزء بیست و سوم (۲۳)

آخرین و جدیدترین تفسـیر برای آیه فوق همان است که اخیرا دانشـمندان کشف کرده اند و آن حرکت خورشـید با مجموعه منظومه شمسـی در وسط کهکشان ما به سوی یک سـمت معین و سـتاره دوردستی که آن را ستاره «وگا» نامیده اند، می باشد. این معـانی منافـاتی بـا هم ندارنـد و ممکن است جمله «تَجْری» اشـاره به تمام این حرکت ها و حرکت های دیگری که تاکنون علم و دانش ما به آن نرسیده و شاید در آینده کشف شود، بوده باشد.

به هر حـال حرکت دادن خورشـید، این کره بسـیار عظیمی که یـک میلیـون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگ تر است، آن هم با حرکت حساب شده در این فضای بیکران، از هیچ کس میسّر نیست، جز از خداوندی که قدرتش فوق همه قدرت ها و علم و دانشش بی انتها است و به همین جهت در پایان آیه می فرماید : «ذلِکَ تَقْدیرُالْعَزیزِالْعَلیمِ».

۳۹ وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدیمِ

(۲۴) سوره یس

و برای ماه منزل گاه هایی قرار دادیم (و به هنگامی که این منازل را طی کرد) سـرانجام به صورت شاخه کهنه (قوسـی شکل و زرد رنگ) خرما درمی آید.

منظور از «مَنازِل» همان منزل گاه های بیست و هشت گانه ای است

ص:۱۹

که ماه، قبل از «محاق» و تاریکی مطلق طی می کند، زیرا هنگامی که ماه، سی روز تمام باشد، تا شب بیست و هشتم در آسمان قابل رؤیت است، ولی در شب بیست و هشتم به صورت هلال بسیار باریک زرد رنگ و کم نور و کم فروغ در می آید و در دو شب باقی مانده قابل رؤیت نیست،که آن را «مَحاق» می نامند، البتّه در ماه هایی که بیست و نه روز است تا شب بیست و هفتم معمولاً ماه در آسمان دیده می شود و دو شب باقی مانده محاق است.

این منزل گاه ها کاملاً دقیق و حساب شده است، به طوری که منجمان از صدها سال قبل می توانند طبق محاسبات دقیقی که دارند، آن را پیش بینی کنند.

جزء بیست و سوم (۲۵)

این نظام عجیب به زندگی انسان ها نظم می بخشد و یک تقویم طبیعی آسمانی است، که با سواد و بی سواد توانایی خواندن آن را دارد، به طوری که اگر انسان کمی دقت و ممارست در وضع ماه در شب های مختلف کند، می تواند با نگاه کردن وضع آن دقیقا و یا تقریبا بداند، آن شب کدام شب از ماه است (و ما این امر را آزموده ایم).

زیرا در آغاز ماه نوک های هلال رو به طرف بالا است و تدریجا بر حجم ماه افزوده می شود تا هفتم، که نیمی از دایره کامل ماه آشکار می شود و باز بر آن افزوده می شود تا چهاردهم که به صورت بدر کامل درمی آید.

از آن به بعد از سمت پایین ماه کم می شود تا بیست

و یکم که باز به صورت نیم دایره در می آید، همچنین از آن کاسته می شود تا شب بیست و هشتم که به صورت هلال ضعیف کم رنگی درمی آید که نوک های آن رو به طرف پایین است.

آری اساس زندگی انسان ها را نظم تشکیل می دهد و نظم بدون تعیین دقیق زمان امکان پذیر نیست و خداوند این تقویم دقیق ماهانه و سالانه را در آسمان برای همین هدف قرار داده است.

(۲۶) سوره یس

و از همین جا مفهوم تعبیر لطیف «کَالْعُرْجُونِ الْقَدیمِ» روشن می شود، زیرا «عُرْجُون» آن قسمت از خوشه خرماست که به درخت اتّصال دارد. توضیح این که : خرما به صورت خوشه بر درخت ظاهر می شود، پایه این خوشه به صورت چوب قوسی شکل زرد رنگی است که به درخت متّصل است و نوک آن مانند جارو است و دانه های خرما همچون دانه های انگور به نخ های آن متّصلند، هنگامی که خوشه نخل را می برند، آن پایه قوسی شکل بر درخت باقی می ماند، که وقتی می خشکد و پژمرده می شود کاملاً به هلال قبل از محاق می ماند، زیرا همان گونه که هلال آخر ماه که در جانب مشرق آسمان نزدیک صبح گاهان ظاهرمی شود، خمیده و پژمرده و زرد رنگ و نوک های آن رو به پایین است، «عُرْجُونِ قَدیم» نیز همین گونه است. در حقیقت این شباهت در جهات مختلف ظاهر می شود:

جزء بیست و سوم (۲۷)

از نظر هلالی بودن چوب خوشه خرما، از نظر زرد رنگ بودن، از نظر پژمردگی، از نظر تمایل نوک قوس آن به طرف پایین و از نظر قرار گرفتن در میان توده سبز رنگ شاخه های درخت نخل که بی شباهت به قرار گرفتن هلال آخرین شب در میان آسمان تیره رنگ نیست.

و توصیف آن به «قَدیم» اشاره به کهنگی آن است، زیرا هرقدر این شاخه ها کهنه تر می شود، باریک تر و پژمرده تر و زرد رنگ تر می شود و شباهت بیشتری به هلال آخر ماه پیدا می کند، سبحان اللّه که در یک تعبیر کوتاه چه ظرافت ها و چه زیبایی ها نهفته شده است.

۴۰ لاَ الشَّمْسُ یَنْبَغی لَها اَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَح ُونَ

نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی می گیرد و هرکدام ازآن هادر مسیر خود شناورند.

می دانیم خورشید دوران خود را در برج های دوازده گانه در یک سال طی می کند، درحالی که کره ماه منزل گاه های خویش را در یک ماه طی می کند.

(۲۸) سوره یس

بنابراین حرکت دورانی ماه در مسیرش دوازده بار از حرکت خورشید در مدارش سریع تر است، لذا می فرماید: خورشید هرگز در حرکت خود به پای ماه نمی رسد تا حرکت یک ساله خود را در یک ماه انجام دهد و نظام سالیانه بر هم خورد.

همچنین شب بر روز پیشی نمی گیرد که بخشی از آن را در کام خود فروبرد و نظام موجود به هم ریزد، بلکه همه این ها مسیر خود را میلیون ها سال بدون کمترین تغییر ادامه می دهند. از آن چه گفتیم روشن می شود که منظور از حرکت خورشید در این بحث، حرکت آن به حسب حسّ ماست، جالب این که این تعبیر حتّی بعد از آن که به ثبوت رسیده که خورشید در جای خود ساکن و زمین در مدّت یک سال یک

بار به دور آن می گردد نیز به کار می رود، مثلاً امروز می گویند تحویل خورشید به برج حمل (رسیدن آن به آغاز فروردین) و یا رسیدن خورشید به دایره نصف النّهار و یا رسیدن به میل کلی (منظور از میل کل، رسیدن خورشید به آخرین نقطه ارتفاع خود در نیم کره شمالی در آغاز تابستان و یا به عکس آخرین نقطه انخفاض در آغاز زمستان است).

جزء بیست و سوم (۲۹)

این تعبیرات همگی نشان می دهد که حتّی بعد از کشف حرکت زمین به دور خورشید و سکون آن، تعبیرات گذشته راجع به حرکت خورشید به کار می رود، چرا که از نظر حسّی چنین به نظر می آید که خورشید در حرکت است و این تعبیرات از همین جا گرفته می شود.

و به این ترتیب شناور بودن خورشید و ماه در فلک های خود (کُلٌّ فی فَلَكٍ یَسْبَحُونَ) نیز از همین جا ناشی می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شناور بودن خورشید در فلک خود، حرکت آن همراه با منظومه شمسی و همراه با کهکشانی که ما در آن قرار داریم، می باشد چه اینکه امروز ثابت شده است که منظومه شمسی ما، جزیی از کهکشان عظیمی است که به دور خود درحال گردش است. (۱)

(۳۰) سوره یس

زیرا «فَلَك» چنان که ارباب لغت گفته اند : در اصل به معنی برآمدن

ص:۲۳

۱- این حرکت غیر از حرکت مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان ها است که به سوی ستاره «وگا» در حرکت می باشد .

پستان دختران و شکل دورانی به خود گرفتن است، سپس به قطعاتی از زمین که مدور است و یا اشیاء مدور دیگر نیز اطلاق شده و از همین رو به مسیر دورانی کواکب نیز اطلاق می شود. جمله (کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ) به عقیده بسیاری از مفسّران اشاره به هر یک از خورشید و ماه و ستارگان است که برای خود مسیر و مداری دارند، هر چند نام ستارگان قبلاً در آیات ذکر نشده، ولی با توجّه به ذکر «لَیْل» (شب) و قرین بودن ستارگان با ماه و خورشید، فهم این معنی از جمله مزبور بعید به نظر نمی رسد، به خصوص که «یَسْبَحُون» به صورت صیغه جمع آمده است.

این تفسیر نیز وجود دارد که این جمله اشاره به هر یک از خورشید و ماه و شب و روز بوده باشد، چرا که شب و روز هر کدام

جزء بیست و سوم (۳۱)

برای خود مداری دارند و دقیقا دور کره زمین گردش می کنند ، تاریکی نیمی از کره زمین را همیشه پوشانده و روشنایی نیم دیگر را و این دو در بیست و چهار ساعت یک دور تمام به گرد زمین می گردند.

تعبیر به «یَسْبَحُونَ» از ماده «سِباحَت» که طبق نقل «راغب» در «مفردات» در اصل به معنی حرکت «سریع» در آب و هوا است، (۱) اشاره به حرکت سریع کرات آسمانی می کند و آن ها را تشبیه به

ص:۲۴

۱- این که ذکر خدا و عبادت او را «تسبیح» می گویند نیز از همین جا ناشی شده، چرا که آن هم یک نوع حرکت سریع در طریق اطاعت و عبادت پروردگار است (مفردات راغب ماده سبح).

موجودات عاقلی کرده است که با سرعت به گردش خود ادامه می دهند، امروز نیز این حقیقت ثابت شده است که اجرام آسمانی با سرعت های بسیار عجیب و گاه سرسام آوری در مسیر خود حرکت دارند.

رستاخیز انرژی ها

۸۰ اَلَّذی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ ناراً فَاِذا اَنْتُمْ مِنْهُ تـُوقِدُونَ

(۳۲) سوره یس

همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می افروزید.

چه تعبیر عجیب و جالبی که هر قدر در آن بیشتر دقیق شویم، معانی عمیق تری به ما ارائه می دهد.

اصولاً ـ بسیاری از آیات قرآن دارای محتوای چندین معنی است، بعضی ساده برای فهم عامه مردم در هر زمان و هر مکان و بعضی عمیق برای خواص و سرانجام بعضی کاملاً عمیق برای زبده های خواص و یا اعصار و قرون دیگر و آینده های دور.

در عین حال این معانی با هم منافاتی ندارد و در آن واحد در یک تعبیر پر معنی جمع است. آیه فوق همین گونه است:

نخستین تفسیری که بسیاری از مفسران پیشین برای آن ذکر کرده اند و معنی ساده و روشنی است که برای عموم مردم قابل فهم می باشد، این است که: در اعصار قدیم در میان عرب ها این امر رایج بود که برای آتش افروختن از چوب درختان مخصوص به نام «مَرْخ» و «عَفار» که در بیابان های حجاز می رویید، استفاده می کردند.

«مَرْخ» و «عَفار» دو نوع چوب «آتش زنه» بود، که اولی را زیر قرار می دادند و دومی را روی آن می زدند و مانند سنگ آتش زنه جرقه از آن تولید می شد، در واقع به جای کبریت امروز از آن استفاده می کردند.

قرآن می گوید: «آن خدایی که می تواند از این درختان سبز آتش بیرون بفرستد، قدرت دارد که بر مردگان لباس حیات بپوشاند».

«آب» و «آتش» دو چیز متضاد است، کسی که می تواند آن ها را در کنار هم قرار دهد، قدرت این را دارد که «حیات» را در کنار «مرگ» و «مرگ» را در کنار «حیات» قرار دهد.

آفرین بر آن هستی آفرین که «آتش» را در دل «آب» و «آب» را در دل «آتش» نگاه می دارد، مسلّما برای او پوشانیدن لباس زندگی بر اندام انسان های مرده کار مشکلی نیست.

اگر از این معنی گام فراتر بگذاریم به تفسیر دقیق تری می رسیم و آن این که: خاصیت آتش افروزی به وسیله چوب درختان، منحصر به چوب های «مَرْخ» و «عَفار» نیست، بلکه این خاصیت در همه درختان و تمام اجسام عالم وجود دارد (هر چند دو چوب مزبور بر اثر مواد و وضع مخصوصشان آمادگی بیشتری برای این کار دارند).

خلاصه این که تمام چوب های درختان، اگر محکم به هم بخورند، جرقه می دهند، حتی «چوب درختان سبز».

(۳۴) سوره یس

به همین دلیل گاه آتش سوزی های وسیع و وحشتناکی در دل جنگل ها روی می دهد که هیچ انسانی عامل آن نبوده ، فقط وزش شدید بادها و طوفان هایی که شاخه های درختان را محکم

به هم کوفته است و از میان آن ها جرقه ای در میان برگ های خشک افتاده، سپس وزش باد به آن آتش دامن زده، عامل اصلی بوده است، این همان جرقه الکتریسیته است که بر اثر اصطکاک و مالش آشکار می گردد.

این همان آتشی است که در دل تمامی ذرات موجودات جهان نهفته است و به هنگام اصطکاک و مالش خود را نشان می دهد و از «شجر اخضر» «نار» می آفریند، این تفسیر وسیع تری است که چشم انداز جمع اضداد را در آفرینش گسترده تر می کند و «بقاء» را در کنار «فنا» واضح تر نشان می دهد.

جزء بیست و سوم (۳۵)

اما در این جا تفسیر سومی نیز است که از آن هم عمیق تر است و به کمک دانش های امروز بر آن دست یافته ایم، که ما نام آن را رستاخیز انرژی ها گذارده ایم.

توضیح این که : یکی از کارهای مهم گیاهان مسأله «کربن گیری» از هوا و ساختن «سلولز نباتی» است (سلولز همان جرم درختان است که اجزاء عمده آن «کربن» و «اکسیژن» و «ئیدروژن» است).

اکنون ببینیم این سلولز چگونه ساخته می شود؟ یاخته های درختان و گیاهان «گازکربن» را از هوا گرفته و آن را تجزیه می کنند، اکسیژن آن را آزاد ساخته و کربن را در وجود خود نگه می دارد و آن را با آب ترکیب کرده و چوب درختان را از آن می سازد، ولی مسأله مهم این است که طبق گواهی علوم طبیعی هر ترکیب شیمیایی که انجام می یابد، یا باید توأم با جذب انرژی خاصی باشد و یا آزاد کردن آن.

(۳۶) سوره یس

بنـابراین هنگـامی که درختـان به عمل کربن گیری مشـغولند، طبق این قانون احتیاج به وجود یک انرژی دارنـد و در این جا از گرما و نور آفتاب به عنوان یک انرژی فعال استفاده می کنند.

به این ترتیب به هنگـام تشـکیل چوب های درختان مقـداری از انرژی آفتاب نیز در دل آن ها ذخیره می شود و به هنگامی که چوب هـا را به اصـطلاح می سوزانیم، همـان انرژی ذخیره شـده آفتـاب آزاد می گردد، زیرا بار دیگر «کربن» با «اکسـیژن» هوا ترکیب شده و گاز کربن را تشکیل می دهد و اکسیژن و ئیدروژن (مقداری آب) آزاد می گردد.

از این تعبیرات اصطلاحی که بگذریم، به عبارت بسیار ساده این نور و حرارت مطبوعی که در زمستان درون کلبه آن روستایی یا کرسـی زغال سوز این شهرنشـین را گرم و روشن می سازد، همان نور و حرارت آفتاب است که در ضمن چند سال یا ده ها سـال در چوب این درختـان ذخیره شـده است و آن چه را درخت در طول یـک عمر تـدریجا از آفتاب گرفته، اکنون بی کم و کاست پس می دهد و این که می گویند همه انرژی ها در کره زمین به انرژی آفتاب بازمی گردد، یکی از چهره هایش همین است.

جزء بیست و سوم (۳۷)

این جا است که به «رسـتاخیز انرژی ها» می رسیم و می بینیم نور و حرارتی که در این فضا پراکنده می شود و برگ درختان و چوب هـای آن هـا را نوازش و پرورش می دهـد، هرگز نـابود نشـده است، بلکه تغییر چهره داده و دور از چشم ما انسان ها در درون ذرات چوب و شاخه و برگ درختان پنهان شده است و هنگامی که یک شعله آتش به چوب

ص:۲۸

خشکیده می رسد، رستاخیز آن ها شروع می شود و تمام آن چه از انرژی آفتاب در درخت پنهان بود در آن لحظه «حشر و نشورش» ظاهر می گردد، بی آن که حتی به اندازه روشنایی یک شمع دریک زمان کوتاه از آن کم شده باشد (بازهم دقّت کنید).

بدون شک این معنی در زمان نزول آیه بر توده های مردم روشن نبود، ولی همان گونه که گفتیم این موضوع هیچ مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا که آیات قرآن دارای معانی چند مرحله ای است، در سطوح مختلف و برای استعدادهای متفاوت.

یک روز از این آیه چیزی می فهمیدند و امروز ما چیز بیشتری می فهمیم و شاید آیندگان از این هم فراتر روند و بیشتر درک کنند و در عین حال همه این معانی صحیح است و کاملاً قابل قبول و در معنی آیه جمع است.

(۳۸) سوره یس

فرق میان آتش گیره و آتش زنه

«تُوقَدُون» از ماده «وُقُود» به معنی روشن شدن آتش است، «وایقاد» به معنی آتش افروختن و «وَقُود»

به معنی هیزمی است که برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می گیرد.

بنـابراین جمله «فَاِذا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ» (از آن آتش روشن می کنیـد) اشاره به هیزم هایی است که با آن آتش می افروزنـد و به تعبیر دیگر اشاره به «آتش گیره» است نه «آتش زنه».

جزء بیست و سوم (۳۹)

توضیح ایـن کـه مـا در فارسـی «هیزم» را «آتش گیره» و «کـبریت» یـا فنـدک را «آتش زنه» می نـامیم و در لغت عرب هیزم را «وَقُود» و کبریت و فندک را«زَنْد» یا زِناد (۱)می نامند.

بنابراین قرآن می گویـد: «آن خـدایی که برای شـما از درخت سبز آتش قرار داد و شـما با آن آتش گیره تهیه می کنیـد (نمی فرماید آتش زنه) هم او قادر است، مردگان را به زندگی بازگرداند» و این تعبیر کاملاً با رستاخیز انرژی ها منطبق است (دقت کنید).

به هر حـال مسأله آتش افروختن با چوب های درختان گرچه یک مسأله ساده در نظر ما است، ولی با دقت معلوم می شود که از عجیب ترین مسائل است، چه این که موادی که درخت از آن تشکیل شده، قسمت مهمش آب و مقداری اجزاء زمین است و هیچ کدام از آن ها قابل اشتعال نیست، این چه قدرتی است که از آب و خاک (و هوا) این ماده انرژی زا را که هزاران سال زندگی انسان ها باآن پیوند نزدیک داشته است، آفریده؟

(۴۰) سوره یس

خدا مالک و حاکم برهمه چیز است

۸۳ فَسُبْحانَ الَّذی بِیَدِه مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

پس منزه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست او است و (همگی) به سوی او باز می گردید.

بـا توجه به این که «مَلَکُوت» از ریشه «مُلْک» بر وزن «حُکْم» به معنی حکومت و مالکیت است و اضافه «واو» و «ت» به آن برای تأکید و

۱- «زَنْـد» دراصل به معنی چوب بالایی است که با آن آتش می افروزنـد و چوب زیرین را«زَنْدَه»وهردو را«زَنْدان»می گویند و جمع«زَنْد» «زِناد» است.

مبالغه می باشد، مفهوم آیه چنین می شود: حاکمیت و مالکیت بی قید و شرط همه چیز به دست قدرت خدا است و چنین خداوندی از هرگونه عجز و ناتوانی منزه و مُبرّا است و در این صورت احیاء مردگان و پوشیدن لباس حیات بر استخوانهای پوسیده و خاک های پراکنده مشکلی برای او ایجاد نخواهد کرد، چون چنین است به طور یقین همه شما به سوی او بازمی گردید و معاد حق است.

جزء بیست و سوم (۴۱)

بازتاب اعتقاد به معاد در زندگی انسان ها

اعتقاد به عالم پس از مرگ و بقای آثار اعمال آدمی و جاودانگی کارهای او اعم از خیر و شر، اثر بسیار نیرومندی بر فکر و اعصاب و عضلات انسان ها می گذارد و به عنوان یک عامل مؤثری در تشویق به نیکی ها و مبارزه با زشتی ها می تواند مؤثر شود.

اثراتی که ایمان به زندگی پس از مرگ می تواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد، به مراتب بیش از اثرات دادگاه ها و کیفرهای معمولی است، چرا که مشخصات دادگاه رستاخیز با دادگاه های معمولی بسیار متفاوت است، در آن دادگاه نه تجدید نظر وجود دارد و نه زر و زور روی فکر ناظرانش اثر می گذارد، نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده ای دارد و نه تشریفات آن نیازمند به طول زمان است.

قرآن مجید می گوید :«وَ اتَّقُوا یَوما لا تَجْزی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئا وَ لایُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ: از روزی بپرهیزید که هیچ کس به جای دیگری جزا داده ن

ص:۳۱

می شود و نه شفاعتی از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل و نه کسی به یاری او می آید» (۴۸ / بقره).

(۴۲) سوره یس

و نیز می گوید: «وَ لَوْ اَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِی الْاَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ اَسَرُّوا النَّدامَهَ لَمّا رَاَوُا الْعَذابَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ: هرکس ازآن ها که ظلم و ستم کرده ، اگر تمامی روی زمین را در اختیار داشته باشد، در آن روز همه را برای نجات خویش می دهد و هنگامی که عذاب الهی را می بیند، پشیمانی خود را مکتوم می دارند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آن ها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آن ها نخواهد رفت» (۵۴ / یونس).

و نیز می خوانیم: «لِیَجْزِیَ اللّهُ کُلَّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ اِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ: هدف این است که خداوند هر کس را به آن چه انجام داده، جزا دهد چرا که خداوند سریع الحساب است» (۵۱/ابراهیم) .

به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات

جزء بیست و سوم (۴۳)

(اِنَّ اللّهَ تَعالی یُحاسِبُ الْخَلائِقَ کُلُّها فی مِقْدارِ لَمْحِ الْبَصَرِ: خداوند در یک چشم به هم زدن حساب همه را می رسد). (۱)

به همین دلیل در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان فراموش کردن روز جزا ذکر شده، در آیه (۱۴/الم سجده) می فرماید: «فَذُوقُوا بِما نَسیتُمْ لِقاءَ یَومِکُمْ هذا: بچشید آتش دوزخ را به خاطر این که ملاقات امروز را فراموش کردید».

حتی از پاره ای از تعبیرات استفاده می شود که انسان اگر گمانی در قیامت داشته باشد، نیز از انجام بسیار از اعمال خلاف خودداری می کند، چنان که درباره کم فروشان می فرماید: «اَلا یَظُنُّ اُولئِکَ اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظیمٍ : آیا آن ها گمان نمی کنند که برای روز بزرگی مبعوث می شوند» (آیه ۴ و ۵ / مطففین).

حماسه های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدان های جهاد می آفرینند و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در زمینه دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان می دهند، همه بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است، مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده که این گونه پدیده ها در مقیاس وسیع و گسترده ، جز از طریق عقیده ای که زندگی پس از مرگ در آن جای ویژه ای دارد، امکان پذیر نیست.

۱ «مجمع البیان» ، ذیل آیه ۲۰۲ سوره بقره .

(۴۴) سوره یس

سربازی که منطقش این است : «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا اِلاّ اِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ : بگو شما دشمنان درباره ما چه می اندیشید؟ جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار» (یا پیروزی برشما و یا رسیدن به افتخار شهادت) (۵۲ / توبه)، قطعا سربازی است شکست ناپذیر.

چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشت انگیزاست و حتی از نام آن و هر چیز که آن را تداعی کند، می گریزند، برای عقیده مندان به زندگی پس از مرگ نه تنها نازیبا نیست، بلکه دریچه ای است به جهانی بزرگ، شکستن قفل و آزاد شدن روح انسان،

گشوده شدن درهای زندان تن و رسیدن به آزادی مطلق است.

جزء بیست و سوم (۴۵)

اصولاً مسأله معاد بعد از مبدأ، خط فاصل فرهنگ خداپرستان و دنیاپرستان است، چرا که دو دیدگاه مختلف در این جا وجود دارد.

دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق می بیند و با تمام وجودش از آن می گریزد، چرا که همه چیز با آن پایان می گیرد و دیدگاهی که مرگ را یک تولد جدید و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن و پرگشودن در آسمان بی کران می شمرد.

طبیعی است که طرفداران این مکتب نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف ترس و وحشتی به خود راه نمی دهند، بلکه با الهام گرفتن از مکتب امیر مؤمنان علی علیه السلام که می فرماید: «وَ اللّهِ لَابْنُ اَبیطالِبٍ انَسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ اُمِّه: به خدا سوگند فرزند ابیطالب علاقه اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر» .(۱)

(۴۶) سوره یس

از مرگ در راه هدف استقبال می کنند و به همین دلیل هنگامی که ضربت شمشیر جنایتکار روزگار «عَبْدُ الرَّحْمنِ ابْنُ مُلْجَمْ» بر مغز مبارکش فرو نشست فرمود: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْکَعْبَه : به خدای کعبه، پیروز و رستگار و راحت شدم».

کوتاه سخن این که ایمان به معاد از انسان ترسو و بی هدف، آدم شجاع و با شهامت و هدفداری می آفریند که زندگیش مملو از حماسه و ایثارها و پاکی و تقوا است.

۱- «نهج البلاغه» ، خطبه ۵ .

قرآن و مسأله معاد

کوتاه سخن این که ترسیمی که قرآن مجید از معاد و چهره های آن و مقدمات و نتایج آن دارد و دلایل گویایی که در این زمینه مطرح کرده است، به قدری زنده و قانع کننده است که هر کس کمترین بهره ای از وجدان بیدار داشته باشد، تحت تأثیر عمیق آن قرار می گیرد.

به گفته بعضی : حدود یک هزار و دویست آیه از قرآن پیرامون

جزء بیست و سوم (۴۷)

معاد بحث می کند که اگر آن ها جمع آوری و تفسیر شود ، خود کتاب قطوری خواهد شد و ما امیدواریم بعد از پایان نگارش این تفسیر، هنگامی که به خواست خدا به بحث «تفسیر موضوعی» می پردازیم این مجموعه را دردسترس علاقه مندان قراردهیم.

معاد جسمانی

منظور از معاد جسمانی این نیست که تنها جسم در جهان دیگر بازگشت می کند، بلکه هدف این است که روح و جسم توأما مبعوث می شود و به تعبیر دیگر بازگشت روح مسلم است، گفتگو از بازگشت جسم است.

جمعی از فلاسفه پیشین تنها به معاد روحانی معتقد بودند و جسم را مرکبی می دانستند که تنها در این جهان با انسان است و بعد از مرگ از آن بی نیاز می شود، آن را رها می سازد و به عالم ارواح می شتابد. ولی عقیده علمای بزرگ اسلام این است، که معاد در هر دو جنبه روحانی و جسمانی صورت می گیرد، در این جا بعضی مقید به خصوص جسم سابق نیستند و می گویند: خداوند جسمی را در اختیار روح می گذارد

ص:۳۵

و چون شخصیت انسان به روح او است این جسم، جسم او محسوب می شود.

(۴۸) سوره یس

در حالی که محققین معتقدند همان جسمی که خاک و متلاشی گشته، به فرمان خدا جمع آوری می شود و لباس حیات نوینی بر آن می پوشاند و این عقیده ای است که از متون آیات قرآن مجید گرفته شده است. شواهد معاد جسمانی در قرآن مجید آن قدر زیاد است که به طور یقین می توان گفت: آن ها که معاد را منحصر در روحانی می دانند، کمترین مطالعه ای درآیات فراوان معادنکرده اند وگرنه جسمانی بودن معاد در آیات قرآن به قدری روشن است که جای هیچ گونه تردید نیست.

همین آیاتی که در آخر سوره یس خواندیم به وضوح بیانگر این حقیقت است، چرا که مرد عرب بیابانی تعجبش از این بود که این استخوان پوسیده راکه در دست دارد، چه کسی می تواند زنده کند و قرآن با صراحت در پاسخ او می گوید: «قُلْ یُحْییهَا الَّذی اَنْشَأَها اَوَّلَ

جزء بیست و سوم (۴۹)

مَرَّةٍ : بگو همین استخوان پوسیده را خدایی که روز نخست آن را ابداع و ایجاد کرد، زنده می کند».

تمام تعجب مشرکان و مخالفت آن ها در مسأله معاد بر سر همین مطلب بود که چگونه وقتی ما خاک شدیم و خاک های ما در زمین گم شد، دوباره لباس حیات در تن می کنیم (وَقالُوا اَءِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ اَءِنّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ) (۱۰/الم سجده).

آن ها می گفتند: «چگونه این مرد به شما وعده می دهد، وقتی که مردید و خاک شدید بار دیگر به زندگی باز می گردید: (اَیَعِدُکُمْ اَنَّکُمْ اِذا

مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرابا وَ عِظاما اَنَّكَمْ مُخْرَجُونَ) (۳۵ / مؤمنون).

آن ها به قـدری از این مسأله تعجب می کردنـد که اظهار آن را نشانه جنون و یا دروغ بر خدا می پنداشـتند: «قالَ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ نَـدُلُّکُمْ عَلی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ اِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمُزَّقٍ اِنَّکُمْ لَفی خَلْقٍ جَدیـدٍ : کافران گفتند: مردی رابه شـمانشان دهیم که به شـما خبر می دهد هنگامی که کاملاًخاک و پراکنده شدید، دیگر بار آفرینش جدیدی می یابید» (۷/سبأ).

(۵۰) سوره یس

به همین دلیل عموما «اسـتدلالات قرآن درباره امکان معاد» بر محور همین معاد جسـمانی دور می زنـد و بیانات شـش گانه ای که در فصل گذشت ، همه شاهد و گواه این مدعا است.

به علاوه قرآن کرارا خـاطر نشـان می کنـد شـما در قیـامت از قبرها خارج می شویـد (۵۱/یس و ۷/قمر) قبرهـا مربوط به معاد جسمانی است.

داسـتان مرغ های چهارگانه ابراهیم و همچنین داسـتان عُزَیر و زنـده شـدن او بعد از مرگ و ماجرای مقتول بنی اسـرائیل همه با صراحت از معاد جسمانی سخن می گوید.

توصـیف هـای زیـادی که قرآن مجیـد از مواهب مادی و معنوی بهشت کرده است، همه نشان می دهـد که معاد هم در مرحله جسم و هم در مرحله روح تحقق می پـذیرد وگرنه حور و قصور و انواع غـذاهای بهشتی و لذایـذ مادّی در کنار مواهب معنوی معنی ندارد.

به هر حـال ممکن نیست کسـی کمترین آگاهی از منطق و فرهنگ قرآن داشـته باشـد و معاد جسـمانی را انکار کنـد و به تعبیر دیگر انکار

جزء بیست و سوم (۵۱)

معاد جسمانی از نظر قرآن مساوی است با انکار اصل معاد. علاوه بر این

دلایل نقلی، شواهد عقلی نیز در این زمینه وجود دارد که اگر بخواهیم وارد آن شویم، سخن به درازا می کشد.

البته اعتقاد به معاد جسمانی پاره ای از سؤالات و اشکالات برمی انگیزد، مانند شبهه آکل و مأکول که محققان اسلامی از آن پاسخ گفته اند و ما شرح جامع و فشرده ای در همین زمینه در ذیل آیه ۲۶۰ سوره بقره آورده ایم.(۱)

بهشت و دوزخ

بسیاری چنین می پندارند که عالم پس از مرگ کاملاً شبیه این جهان است، منتهی در شکلی کامل تر و جالب تر .

ولی قرائن زیادی دردست داریم که نشان می دهد فاصله زیادی از نظر کیفیت و کمیت میان این جهان و آن جهان است، حتی این که اگر این فاصله را به تفاوت میان عالم کوچک جنین با این دنیای وسیع تشبیه می کنیم، باز مقایسه کاملی به نظر نمی رسد.

(۵۲) سوره یس

طبق صریح بعضی از روایات درآن جا چیزهایی است که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و حتی از فکرانسانی خطور نکرده است، قرآن مجید می گوید:«فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما اُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ اَعْیُنٍ:هیچ انسانی نمی داندچه چیزهایی که مایه روشنی چشم است، برای او پنهان نگه داشته شده» (۱۷/سجده).

۱- برای توضیح بیشتر به جلد ۲ «تفسیر نمونه» صفحه ۲۲۸ به بعد مراجعه شود .

نظامات حاکم بر آن جهان نیز با آنچه در این عالم حاکم است، کاملاً تفاوت دارد، در این جا افراد به عنوان شهود در دادگاه حاضر می شوند، ولی در آن جا دست و پا و حتی پوست تن شهادت می دهد. «اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی اَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا اَیْدیهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ» (۶۵/یس) «وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا اَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذی اَنْطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ» (۲۱/فصلت). به هر حال آن چه درباره جهان دیگر گفته شود، تنها

جزء بیست و سوم (۵۳)

شبحی از دور در نظر ما مجسم می کند و اصولاً الفبای ما و فرهنگ فکری ما در این جهان قادر به توصیف حقیقی آن نیست و از این جا به بسیاری از سؤالات در زمینه بهشت و دوزخ و چگونگی نعمت ها و عذاب هایش پاسخ داده خواهد شد.

همین قدر می دانیم بهشت کانون انواع مواهب الهی اعم از مادی و معنوی است و دوزخ کانونی است از شدیدترین عذاب ها در هر دو جهت، اما در مورد جزئیات این دو ، قرآن اشاراتی دارد که ما به آن مؤمن هستیم، اما تفصیل آن را تا کسی نبیند نمی داند. در زمینه وجود بهشت و دوزخ در حال حاضر و این که در کجا است، بحث نسبتا مشروحی در جلد دوّم «تفسیر نمونه» ذیل آیه ۱۳۳ سوره آل عمران (صفحه ۹۲ به بعد) مطرح شده است .

همچنین در زمینه پاداش و کیفر در عالم قیامت و مسأله «تجسم اعمال» و «نامه اعمال» در جلد دوم صفحه ۳۷۸ (ذیل ۳۰/آل عمران) و جلد دوازدهم صفحه ۴۵۵ (ذیل ۴۹ / کهف) بحث شده است .

(۵۴) سوره یس

خداوندا! اگر داوری بر معیار اعمال باشد، دست ما تهی است، با ترازوی فضل و کرم حسنات و ناچیز ما را بسنج و با رحمت و غفرانت بر سیئات ما پرده بیفکن.

بارالها! آن چنان کن که سرانجام کار هم تو از ما خشنود باشی و هم ما در پیشگاهت رستگار باشیم. آمین رب العالمین.

پایان سوره یس

ص:۴۰

سوره صافّات

منظور از "سوگندها " در قرآن چیست ؟

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ الصّافّاتِ صَفّا

سوگند به آن ها که صف کشیده اند (و صفوف خود را منظم ساخته اند) .

۲ فَالزّاجِراتِ زَجْرا

همان ها که قویا نهی می کنند (و باز می دارند) .

۳ فَالتّالِیاتِ ذِکْرا

و آن ها که پی درپی ذکر (الهی) را تلاوت می کنند .

این سوره نخستین سوره از سوره های قرآن مجید است که اولین آیات آن با سوگندها شروع می شود، سوگندهایی پرمعنا و اندیشه انگیز ، سوگندهایی که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان می کشاند و آمادگی برای پذیرش حقایق می دهد .

درست است که خداوند از همه راستگویان ، راستگوتر است و نیازی به سوگند ندارد ، به علاوه سوگند اگر برای مؤمنان باشد ، که آن ها بدون سوگند ، تسلیمند و اگر برای منکران باشد که آن ها اعتقادی به سوگندهای الهی ندارند .

ولی توجه به دو نکته ، مشکل سوگند را در تمام آیات قرآن که از این به بعد گهگاه با آن سر و کار داریم ، حل خواهد کرد .

نخست این که ؛ همیشه به امور پرارزش و مهم، سوگند یاد می کنند، بنابراین سوگندهای قرآن ، دلیل بر عظمت و اهمیت اموری است که به آن ها سوگند یاد شده و همین امر سبب اندیشه هرچه بیشتر در « مُقْسَمٌ بِه » یعنی چیزی که به آن سوگند یادشده ، می گردد ، اندیشه ای که انسان را به حقایق تازه آشنا می سازد .

دیگر این که سوگند همیشه برای تأکید است و دلیل بر این است که اموری که برای آن سوگند یاد شده، از امور کاملاً جدّی و مؤکد است .

جزء بیست و سوم (۵۷)

به هر حال در آغاز این سوره به نام سه گروه برخورد می کنیم که به آن ها سوگند یاد شده است .

این گروه های سه گانه چه کسانی هستند ؟ و این توصیفات درباره چه افرادی است ؟ و هدف نهایی از آن چیست ؟ مفسران در این جا سخن بسیار گفته اند ، اما معروف و مشهور آن است که این ها اوصافی است برای گروه هایی از فرشتگان .

گروه هایی که برای انجام فرمان الهی در عالَم هستی به صف ایستاده و آماده فرمانند .

گروه هایی از فرشتگان که انسان ها را از معاصی و گناه بازمی دارند و وسوسه های شیاطین را در قلوب آن ها خنثی می کنند و یا مأمور ابرهای آسمانند و آن ها را به هرسو می رانند و آماده آبیاری سرزمین های خشک می کنند .

و بالاخره گروه هایی از فرشتگان که آیات کتب آسمانی را به هنگام نزول وحی بر پیامبران می خوانند .

ص:۴۲

(۵۸) سوره صافّات

« صافّات » جمع « صـافَّه » است که آن نیز به نـوبه خـود مفهـوم جمعی دارد و اشـاره به گروهی است که صفّ کشـیده انـد ، بنابراین « صافّات » بیانگر صفوف متعدد است .

« زاجِرات »از مـاده « زَجْر » به معنی رانـدن چیزی بـا صـدا و فریاد است ، سـپس در معنی گسترده تری به کار رفته که هرگونه طرد و منع را شامل می شود . بنابراین « زاجرات » به معنی گروه هایی است که به منع و طرد و زجر دیگران می پردازند .

« تالِیات » از مادّه « تِلاوت » جمع « تالی » است و به معنی گروه هایی است که اقدام به تلاوت چیزی می کنند .

۴ اِنَّ اِلهَکُمْ لَواحِدٌ

که معبود شمامسلما یکتا است .

اکنون ببینیم این سوگندهای پرمحتوا ، سوگند به صفوف فرشتگان و انسان ها برای چه منظوری بوده است ؟

آیه بالا این مطلب را روشن ساخته ، می گوید :

« معبودشما مسلما یکتا است » .

سوگند به آن مقدّساتی که گفته شد که بت ها همه بر بادند و هیچ گونه شریک و شبیه و نظیری برای پروردگار نیست .

۵ رَبُّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِقِ

پروردگار آسمان ها و زمین و آن چه در میان آن ها است و پروردگارمشرق ها .

در این جا دو سؤال پیش می آید :

بعـد از ذکر آسـمان ها و زمین و آن چه در میان آن دو قرار گرفته ، دیگر چه نیازی به ذکر « مَشارِق » (مشـرق ها) می باشـد که این نیز جزئی از آن است .

پاسخ این سؤال باتوجه به یک نکته روشن می شود و آن این که ؛ « مشارق » خواه اشاره به مشرق ها و خاستگاه های خورشید در ایام سال بوده باشد و یا مشـرق های سـتارگان مختلف آسـمان ، همه دارای نظم و برنامه خاصی است که نظام آن ها علاوه بر نظام آسمان ها و زمین ، قدرت و علم بی پایان آفریننده و مدبّر آن ها است .

(۶۰) سوره صافّات

خورشید آسمان در هر روز از سال ، از نقطه ای غیر از نقطه روز قبل و بعد طلوع می کند و فاصله این نقاط با یکدیگر آن قدر منظم و دقیق است که حتی یک هزارم ثانیه کم و زیاد نمی شود و هزاران هزار سال است که نظم « مشارق شـمس » برقرار می باشد .

در طلوع و غروب ستارگان دیگر نیز همین نظام ، حکمفرما است .

به علاوه اگر خورشـید این مسیر تدریجی را در طول سال نمی پیمود، فصول چهارگانه و برکات مختلفی که از آن حاصل می شود ، عایـد مـا نمی گشت و این خود نشانه دیگری بر عظمت و تـدبیر او است. از این گذشـته یکی دیگر از معانی « مشارق » این است که زمین به خـاطر کروی بـودن ، هر نقطه ای از آن نسـبت به نقطه دیگر مشـرق یـا مغرب محسوب می شود و به این ترتیب آیه فوق ما را به کرویت زمین و مشرق ها و مغرب های آن توجه می دهد (اراده هر دو معنی از آیه نیز بی مانع است) .

سؤال دیگر این که ؛ چرا در مقابل « مشارق » ، سخن از « مغارب » به میان نیامده ، همان گونه که در آیه ۴۰ سوره معارج آمده است : « فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ : سوگند به پروردگار مشرق ها ومغرب ها » .

پاسخ این است که گاه بخشی از کلام را به قرینه بخش دیگر حذف می کنند و گاه هردو را باهم می آورند و دراین جا ذکر «مشارق» ، قرینه ای است بر « مغارب » و این تنوع در بیان، ازفنون فصاحت محسوب می شود.

۶إِنّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزِينَةٍ نِ الْكَواكِبِ

ما آسمان پایین را با ستارگان تزیین کردیم .

به راستی منظره ستارگان آسمان آن قدر زیبا است که هرگز چشم از دیدن آن خسته نمی شود، بلکه خستگی را از تمام وجود انسان بیرون می کند .

جالب این که می گوید : « آسمان پایین را با کواکب تزیین کردیم » درحالی که فرضیه ای که در آن زمان بر افکار دانشمندان حاکم بود ، می گفت : فقط آسمان بالا ، آسمان ستارگان ثوابت است (آسمان هشتم طبق فرضیه بطلمیوس) .

(۶۲) سوره صافّات

ولی چنان که می دانیم بطلان این فرضیه ، اثبات شده و عدم پیروی قرآن از فرضیه نادرست مشهور آن زمان ، خود معجزه زنده ای از این کتاب آسمانی است .

نکته جالب دیگر این که از نظر علم امروز مسلم است که چشمک زدن زیبای ستارگان به خاطر قشر هوایی است که اطراف زمین

را فراگرفته و آن هارا به این کار وامی دارد و این با تعبیر « اَلسَّماءَ الدُّنْیا » (آسـمان پایین) بسیار مناسب است اما در بیرون جوّ زمین ، ستارگان خیره خیره نگاه می کنند و فاقد تلألؤ هستند .

داستان حضرت ابراهیم

۸۳ وَ اِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَاِبْراهیمَ

و از پیروان او (نوح) ابراهیم بود .

او در همان خط توحید و عدل ، در همان مسیر تقوا و اخلاص که

جزء بیست و سوم (۶۳)

سنت نوح بود ، گام برمی داشت که انبیاء همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاهند و هرکدام برنامه دیگری را تداوم می بخشند و تکمیل می کنند .

چه تعبیر جالبی ، ابراهیم از شیعیان نوح بود ، با این که فاصله زمانی زیادی ، آن دو را از هم جدا می کرد (حدود ۲۶۰۰ سال ، به گفته بعضی ازمفسران)ولی می دانیم درپیوندمکتبی، زمان کمترین تأثیری ندارد.

۸۴ اِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلیمٍ

به خاطربیاورهنگامی راکه باقلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد.

« سَلیم » از ماده « سـلامت » است و هنگامی که « سلامت » به طور مطلق مطرح باشد ، از این کلمه استفاده می گردد ، آن هم سلامتی از هرگونه بیماری اخلاقی و اعتقادی .

جالب ترین تفسیر برای « قَلْب سَلیم » را امام صادق بیان فرموده در آن جا که می خوانیم : « اَلْقَلْبُ السَّلیمُ الَّذی یَلْقی رَبَّهُ وَ لَیْسَ فیهِ اَحَدٌ سِواهُ : قلب سلیم ، قلبی است که خدا را ملاقات کند، در

حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد » .(۱)

(۶۴) سوره صافّات

و این تعبیر، جامع همه اوصاف گذشته است .

و همچنین در روایت دیگری از همان امام آمده است که فرمودند: « صاحِبُ النِّیَّهِ الصّادِقَهِ صاحِبُ الْقَلْبِ السَّلیمِ ، لِاَنَّ سَلامَهَ الْقَلْبِ مِنْ هَواجِسِ الْمَذْکُوراتِ تُخْلِصُ النِّیَّهَ لِلّهِ فِی الْاُمُورِ کُلِّها : کسی که نیّت صادقی دارد ، صاحب قلب سلیم است ، چرا که سلامت قلب از شرک و شکّ ، نیّت را در همه چیز خالص می کند » .(۲)

درباره اهمیت قلب سلیم، همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت ، شمرده، چنان که در آیات ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء از زبان همین پیامبر بزرگ ،

جزء بیست و سوم (۶۵)

کسی که باقلب سلیم در پیشگاه خداوند حضور یابد » .

۸۵ اِذْ قالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِهِ ماذا تَعْبُدُونَ

هنگامی که به پدر و قومش گفت : این ها چه چیز است که می پرستید ؟

آری ابراهیم، باقلب سلیم و روح پاک و اراده نیرومند و عزم راسخ، مأمورمبارزه با بت پرستان شد و از پدر (عمو) و قوم خودش آغاز کرد .

۱- « صافی » ، ذیل ۸۹ / شعراء .

۲- « صافی » ، ذیل ۸۹ / شعراء .

۸۶ اَئِفْکا اِلِهَهً دوُنَ اللّهِ تُریدوُنَ

آیا غیر از خدا ، به سراغ این معبودان دروغین می روید ؟

از آن جاکه « اِفْک » به معنی دروغ بزرگ و یا زشت ترین دروغ ها است ، قاطعیت سخن ابراهیم درباره بت ها روشن تر می شود .

۸۷ فَما ظَنُّکُمْ بِرَبِّ الْعالَمینَ

شما درباره پروردگار عالمیان ، چه گمان می برید ؟

روزیِ اورا می خورید و مواهب او سراسر وجود شما را احاطه کرده ، با این حال موجودات بی ارزشی را هم ردیف او قرار داده اید ، با این حال باز انتظار دارید به شما رحم کند و شما را با اَشدّ مجازات کیفر ندهد ؟ چه اشتباه بزرگی ، چه گمراهی خطرناکی !

(۶۶) سوره صافّات

تعبیر به « رَبِّ الْعالَمینَ » اشاره به این است که تمام عالم در سایه ربوبیت او اداره می شوند، شما او را رها ساخته به سراغ یک مشت پندار و اوهامی که هیچ منشأ اثر نیست ، رفته اید.

طرح جالب بت شکنی ابراهیم

۸۸ فَنَظَرَ نَظْرَهً فِی النُّجـُومِ

(سپس) او نگاهی به ستارگان افکند .

۸۹ فَقالَ اِنّی سَقیمٌ

و گفت : من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی آیم).

۹۰ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرینَ

آن ها از او روی برتافته و به او پشت کردند (و به سرعت دور شدند).

در تواریخ و تفاسیر آمده است که بت پرستان بابل هر سال مراسم عید مخصوصی داشتند ، غذاهایی در بتخانه آماده می کردند و در آن جا می چیدند ، به این پندار که غذاها متبرک شود ، سپس دستجمعی به بیرون شهر می رفتند و در پایان روز بازمی گشتند و برای نیایش و صرف غذا به بتخانه می آمدند .

جزء بیست و سوم (۶۷)

آن روز شهر خالی شد و فرصت خوبی برای درهم کوبیدن بت ها به دست ابراهیم افتاد .

فرصتی که ابراهیم مدت ها انتظار آن را می کشید و مایل نبود به آسانی ازدست برود .

لذا هنگامی که در شب از او دعوت به شرکت در این مراسم کردند، « او نگاهی به ستارگان افکند و گفت : من بیمارم » و به این ترتیب عذر خود را خواست. « آن ها به او پشت کرده و به سرعت از او دور شدند » و به دنبال مراسم خود شتافتند .

در این جا دو سؤال مطرح است :

نخست این که : چرا ابراهیم به ستارگان نگاه کرد ، هدفش از این نگاه چه بود ؟ دیگر این که آیا به راستی بیمار بود که گفت بیمارم ، چه بیماری داشت ؟

پاسخ سؤال اول با توجه به اعتقادات مردم بابل و رسوم و عادات آن ها روشن است ، آن ها در علم نجوم مطالعاتی داشتند و حتی می گویند بت های آن ها نیز « هیاکل » ستارگان بود و به این خاطر به آن ها احترام می گذاشتند که سمبل ستارگان بودند .

البته درکنار اطلاعات نجومی ، خرافات بسیار نیز در این زمینه در میان آن ها شایع بود ، از جمله این که ستارگان را در سرنوشت خود مؤثر می دانستند و از آن ها خیر و برکت می طلبیدند و از وضع آن ها بر حوادث آینده استدلال می کردند .

ابراهیم برای متقاعدکردن آن ها، طبق رسوم آن ها نگاهی به ستارگان آسمان افکند تا چنان تصور کنند که پیش بینی بیماری خود را از مطالعه اوضاع کواکب کرده است و قانع شوند .

در مورد سؤال دوم ، پاسخ های متعددی داده اند .

از جمله این که او واقعا بیمار بود ، هرچند اگر سالم هم بود ، هرگز در مراسم جشن بت ها شرکت نمی کرد ، ولی بیماریش بهانه خوبی برای عدم شرکت در آن مراسم و استفاده از فرصت طلایی برای درهم کوبیدن بت ها بود و دلیلی ندارد که ما بگوییم او در این جا توریه کرده ، چرا که توریه برای انبیاء مناسب نیست .

بعضی دیگر گفته اند که : ابراهیم واقعا بیماری جسمی نداشت ، اما روحش بر اثر اعمال ناموزون این جمعیت و کفر و شرک و ظلم و فسادشان بیمار بود ، بنابراین او واقعیتی را بیان کرد ، هر چند آن ها طور دیگری فکر کردند و او را از نظر جسمی بیمار پنداشتند .

۹۱ فَراغَ اِلی الِهَتِهِمْ فَقالَ اَلا تَأْکُلُونَ

(او وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی به معبودان آن ها کرد و از روی تمسخر گفت: چرا از این غذاها نمی خورید ؟

« راغَ » از ماده « رَوْغ » به معنی توجه و تمایل به چیزی و به

صورت پنهانی و مخفیانه ، یا به صورت توطئه و تخریب است .

(۷۰) سوره صافّات

به این ترتیب ابراهیم تنها در شـهر مانـد و بت پرسـتان شـهر را خالی کرده و بیرون رفتند ، ابراهیم نگاهی به اطراف خود کرد ، برق شوق در چشـمانش نمایان گشت ، لحظاتی را که از مدّت ها قبل انتظارش را می کشید ، فرارسید ، باید یک تنه برخیزد و به جنگ بت ها برود و ضربه سختی بر پیکر آنان وارد سازد ، ضربه ای که مغزهای خفته بت پرستان را تکان دهد و بیدار کند .

قرآن می گویـد: « او به سـراغ خـدایان آن هـا آمـد ، نگاهی به آن ها و ظروف غـذایی که در اطرافشان بود ، افکنـد و از روی تمسـخر صـدا زد : آیا از این غـذاها نمی خورید » ؟ این غذا را عبادت کنندگانتان فراهم کرده اند ، غذاهای چرب و شـیرین و متنوع و رنگین است ، چرا میل نمی کنید ؟

۹۲ ما لَكُمْ لا تَنْطِقـُونَ

(اصلًا) چرا سخن نمی گویید ؟

و به این ترتیب تمام معتقدات خرافی آن ها را به سخریه کشید ، بدون شک او به خوبی می دانست نه آن ها غذا می خورند و نه سـخن می گویند ، موجودات بی جانی بیش نیستند ، اما درحقیقت می خواست دلیل برنامه بت شکنی خود رابه این صورت زیبا و لطیف ارائه داده باشد.

جزء بیست و سوم (۷۱)

۹۳ فَراغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبا بِالْيَمينِ

سپس ضربه ای محکم بادست راست و باتوجه برپیکر آن ها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ ، درهم شکست) .

منظور از « یَمین » یا واقعا همان دست راست است که انسان

غالب کارهای خود را با آن انجام می دهد و یا کنایه از قدرت و قوّت است (هر دو معنی نیز باهم قابل جمع است) .

به هر حال چیزی نگـذشت که از آن بت خانه آباد و زیبا ویرانه ای وحشـتناک ساخت ، بت ها همه لت و پار شدنـد و دست و پا شکسته ، هرکدام به گوشه ای افتادند و به راستی برای بت پرستان منظره ای دلخراش و اسفبار و غم انگیز پیدا کردند .

ابراهیم کار خود را کرد و مطمئن و آرام از بت کده بیرون آمد و به سـراغ خانه خود رفت ، در حالی که خود را برای حوادث آینده آماده می ساخت .

(۷۲) سوره صافّات

او می دانست انفجار عظیمی در شـهر ، بلکه در سراسـر کشور بابل ایجاد کرده که صدای آن بعدا بلند خواهد شد ، طوفانی از خشم و غضب به راه می افتد که او در میان طوفان تنها است ، امّا او خدا را دارد و همین او را کافی است .

۹۴ فَاَقْبَلـُوا اِلَیْهِ یَزِفُّونَ

آن ها به سرعت به سراغ او آمدند .

« یَزِفُّون » از مـاده « زَفّ » دراصـل در مورد وزش باد و حرکت سـریع شترمرغ که مخلوطی از راه رفتن و پریـدن است ، به کار رفته ، سپس این کلمه به طور کنایه در مورد « زفاف عروس » یعنی بردن عروس به خانه داماد استعمال شده است .

به هر حال منظور این است که بت پرستان با سرعت به سوی ابراهیم آمدند .

بت پرستان به شهر بازگشتند و به سراغ بتخانه آمدند ، چه منظره

وحشتناک و بهت آوری ، گویی بر سر جایشان خشکشان زده ، لحظاتی چند رشته افکارشان از دست رفت و مات و مبهوت ، خیره خیره به آن ویرانه نگاه کردند و بت هایی را که پناه روز بی پناهی خود می پنداشتند ، بی پناه در آن جا دیدند. سپس سکوت جای خودرا به خروش و نعره و فریاد داد ... چه کسی این کار را کرده ؟ کدام ستمگر؟ و چیزی نگذشت که به خاطرشان آمد جوان خداپرستی در این شهر وجود دارد ، به نام ابراهیم که بت ها را به باد استهزاء می گرفت و تهدید کرده بود من نقشه خطرناکی برای بت های شما کشیده ام ، معلوم می شود کار ، کار او است .

نقشه های مشرکان شکست می خورد

۹۵ قالَ اَتَعْبُدوُنَ ما تَنْحِتُونَ

او (ابراهیم) گفت: آیا چیزی را می پرستید که با دست خود می تراشید ؟

سرانجام بعد از ماجرای بت شکنی ، ابراهیم را به همین اتهام به دادگاه کشاندند .

او را مورد سؤال قرار داده و از خواستند توضیح دهد که حادثه وحشتناک بتخانه به دست چه کسی انجام یافته ؟ قرآن شرح این ماجرا را در سوره انبیاء بیان کرده و در آیات مورد بحث تنها به یک فراز حساس قناعت می کند و آن آخرین سخن ابراهیم با آنان در زمینه باطل بودن بت پرستی است .

۹۶ وَ اللّهُ خَلَقَکُمْ وَ ما تَعْمَل ُونَ

با این که خداوند هم شما را آفریده و هم بت هایی را که می سازید .

آسـمان و زمین همه مخلوق اویند و زمان و مکان همه از او است ، باید سـر بر آستان چنین خالقی نهاد و اورا پرستش و نیایش کرد.

این دلیلی است بسیار قوی و دندان شکن که هیچ پاسخی در مقابل آن نداشتند .

۹۷ قالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْیانا فَأَلْقُوهُ فِی الْجَحیمِ

آن ها گفتند : بنای مرتفعی برای او بسازید و او را در جهنمی از آتش بیفکنید .

جزء بیست و سوم (۷۵)

ولی می دانیم زورگویان و قلدران هرگز بامنطق و اسـتدلال آشنا نبوده اند ، به همین دلیل این برهان گویا و نیرومند ابراهیم در قلب سردمداران نظام جبار بابل اثر نگذاشت ، هرچند گروهی از توده مردم مستضعف را بیدار کرد ، اما مستکبران که پیشرفت این منطق توحیدی را مزاحم منافع خویش می دیدند ، با منطق زور و سرنیزه و آتش به میدان آمدند ، منطقی که هرگز جز آن را نمی فهمنـد ، تکیه بر قـدرت خویش کردنـد « و فریاد زدند : برای او بنای مرتفعی بسازید و در میان آن آتش بیفروزید و او را در جهنمی سوزان بیفکنید » .

از این تعبیر استفاده می شود که قبلاً دستور داده شد : چهاردیواری بزرگی ساختند ، سپس در درون آن آتش افروختند ، شاید به این منظور که هم آتش را از پراکنـده شدن و خطرات احتمالی مهار کنند و هم دوزخی را که ابراهیم ، بت پرسـتان را با آن تهدید

می کرد ، عملاً به وجود آورند .

(۷۶) سوره صافّات

درست است که برای سوزانـدن انسانی همچون ابراهیم یک بار کوچک هیزم کافی بود ، ولی برای این که سوز دل خود را از شکسـتن بت ها فروبنشانند و به اصـطلاح انتقام خویش را به حد اَعلی بگیرند و در ضـمن شکوه و عظمتی به بت ها بخشند که آبروی برباد رفته آن ها شایـد برگردد و نیز زهرچشـمی از همه مخالفان خود بگیرنـد که این حادثه دیگر در تاریخ بابل تکرار نگردد ، این دریـای آتش را به وجـود آوردنـد (توجه داشـته باشـید « جَحیم » در لغت به معنی آتش هـایی است که روی هم متراکم شده است) .

۹۸ فَارادوُا بِهِ کَیْدا فَجَعَلْناهُمُ الْاَسْفَلینَ

آن ها طرحی برای نابودی ابراهیم ریخته بودند ، ولی ما آن ها را پست و مغلوب ساختیم .

« کَیْـد » در اصـل به معنی هرگـونه چـاره اندیشـی است ، خواه در طریق صـحیح باشـد یاغلـط ، هرچنـد غالبـا درموارد مـذموم اسـتعمال می شود و بـاتوجه به این که در این جـا به صورت « نکره » آمـده ، نکره ای که دلالـت برعظمت و اهمیت می کنـد، اشاره به نقشه وسـیع و گسترده ای است که آن ها برای نابود ساختن ابراهیم و برچیـدن اثرات تبلیغ قولی و عملی او طرح کرده بودند .

جزء بیست و سوم (۷۷)

آری خداونـد آن هـا را « اَسْـفَلْ » و پـایین قرار داد و ابراهیـم را در « مرتبه اعلی » ، همـان گـونه که منطقش برتری داشت ، در حادثه آتش سوزی نیز خدا او را برتر قرار داد و دشمنان نیرومندش را به

سقوط کشانید ، آتش را بر او سرد و سالم ساخت و بی آن که حتی یک تار موی او بسوزد ، از آن دریای آتش سالم به در آمد .

یک روز نوح را از « غَرْق » نجات می دهد و روز دیگر ابراهیم را از « حَرْق » ، تا روشن کند « آب » و « آتش » سر بر فرمان خدا دارند .

۹۹ وَ قالَ اِنّی ذاهِبٌ اِلی رَبّی سَیَهْدینِ

(او از این مهلکه به سلامت بیرون آمد) و گفت : من به سوی پروردگارم می روم ، او مرا هدایت خواهد کرد .

ابراهیم از این حادثه هولناک و توطئه خطرناکی که دشمن برای او چیده بود ، سالم و سربلند بیرون آمد و چون رسالت خود را در بابل پایان یافته می دید، تصمیم برمهاجرت به اراضی مقدّس« شام »گرفت.

(۷۸) سوره صافّات

بدیهی است خداوند مکانی ندارد ، اما مهاجرت از محیط آلوده به محیط پاک ، مهاجرت به سوی خدا است .

مهاجرت به سرزمین انبیاء و اولیاء و کانون های وحی الهی ، مهاجرت به سوی خدا است ، همان گونه که سفر به مکه « سفر الی اللّه » نامیده می شود .

به علاوه مهاجرت برای انجام وظیفه و رسالت الهی ، سفر به سوی دوست محسوب می گردد و در این سفر ، هادی و راهنما در همه جا خدا است .

۱۰۰ رَبِّ هَبْ لی مِنَ الصّالِحینَ

پروردگارا ! به من از (فرزندان) صالح ببخش .

و در این جا نخستین تقاضایش از خدا که در آیات فوق منعکس

است ، تقاضـای فرزنـد صالـح بود ، فرزنـدی که بتوانـد خـط رسـالت او را تـداوم بخشـد و برنامه های نیمه تمامش را به پایان برساند .

جزء بیست و سوم (۷۹)

چه تعبیر جالبی « فرزند صالح و شایسـته » ، شایسته از نظر اعتقاد و ایمان ، شایسته از نظر گفتار و عمل و شایسته از تمام جهات .

قابل توجه این که یک جا ابراهیم خودش تقاضا می کنـد که در زمره صالحان باشد ، چنان که قرآن از قول او نقل می کند : « رَبِّ هَبْ لی حُکْما وَ اَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ : پروردگارا ! به من علم و دانش مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن » (۸۳ / شعراء) .

و در این جا تقاضا می کنـد که فرزنـدان صالـح به من مرحمت فرما ، چراکه « صالـح » وصـفی است جامع که تمام شایسـتگی های یک انسان کامل در آن جمع است .

خداونـد نیز این دعا را مستجاب کرد و فرزندان صالحی همچون « اسـماعیل » و « اسـحاق » به او مرحمت فرمود ، چنان که در آیات بعد همین سوره می خوانیم:«وَ بَشَّرْناهُ بِاِسْحاقَ نَبِیّامِنَ الصّالِحینَ: ما او را بشارت دادیم به تولد اسحق پیامبری از صالحان » .

(۸۰) سوره صافّات

۱۰۱ فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلیمٍ

ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و پراستقامت بشارت دادیم .

واژه « غُلام » به عقیـده بعضـی به هر کودکی قبل از رسـیدن به سن جوانی گفته می شود و بعضـی آن را به کودکی که از ده سال گذشته و هنوز به سن بلوغ نرسیده است ، اطلاق کرده اند .

از تعبیرات مختلفی که درلغت عرب آمده ، می توان استفاده کرد که « غلام » حدفاصل میان « طفل » (کودک) و « شاب » (جوان) است که در زبان فارسی از آن تعبیر به « نوجوان » می کنیم .

در تفسیر « حَلیم » گفته اند کسی است که در عین توانایی ، در هیچ کاری قبل از وقتش شتاب نمی کند و در کیفر مجرمان عجله ای به خرج نمی دهد ، روحی بزرگ دارد و بر احساسات خویش مسلط است .

« راغب » در « مفردات » می گوید : « حِلْم » به معنی خویشتن داری به هنگام هیجان غضب است و از آن جاکه این حالت از عقل و خرد ناشی می شود ، گاه به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته وگرنه معنی حقیقی « حلم » همان است که در اول گفته شد ، ضمنا از این توصیف استفاده می شود که خداوند بشارت بقای این فرزند را تا زمانی که به سنی برسد که قابل توصیف به حلم باشد ، داده است و چنان که در آیات بعد خواهیم دید ، او مقام حلیم بودن خود را به هنگام ماجرای « ذبح » نشان داد ، همان گونه که ابراهیم نیز حلیم بودن خود را در آن هنگام و هم در موقع آتش سوزی آشکار ساخت .

جزء بیست و سوم (۸۱)

در آیات گذشته به این جا رسیدیم که ابراهیم بعد از ادای رسالت خویش دربابل ، از آن جا هجرت کرد و نخستین تقاضایش از پروردگار ، این بود که فرزند صالحی به او عطا فرماید ، زیرا تا آن روز صاحب فرزندی نشده بود .

آیه مورد بحث سخن از اجابت این دعای ابراهیم به میان می آورد .

در واقع سه بشارت در این آیه جمع شده است : بشارت تولد

فرزندی پسر ، بشارت رسیدن او به سنین نوجوانی و بشارت به صفت والای حلم .

(۸۲) سوره صافّات

ابراهیم در قربانگاه

۱۰۲ فَلَمّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قالَ یابُنَیَّ اِنّیَاری فِی الْمَنامِ اَنّی اَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ماذا تَری قالَ یا اَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنی اِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّابِرینَ

هنگامی که با اوبه مقام سعی و کوشش رسید، گفت: فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم، بنگر نظر تو چیست ؟ گفت : پدرم هرچه دستور داری ، اجرا کن ، به خواست خدا مراازصابران خواهی یافت .

بعضی « سَعْی » را در این جا به معنی عبادت و کار برای خدا دانسته اند ، البته « سَعْی » ، مفهوم وسیعی داردکه این معنی را نیز شامل می شود، ولی منحصربه آن نیست و تعبیر «مَعَهُ» (با پدرش) نشان می دهد که منظور معاونت پدر ، در امور زندگی است .

سرانجام فرزند موعود ابراهیم طبق بشارت الهی متولد شد و قلب پدر را که در انتظار فرزندی صالح ، سال ها چشم به راه بود ، روشن ساخت ، دوران طفولیت را پشت سر گذاشت و به سنّ نوجوانی رسید .

جزء بیست و سوم (۸۳)

به گفته جمعی از مفسران ، فرزندش در آن وقت ۱۳ ساله بود که ابراهیم خواب عجیب و شگفت انگیزی می بیند که بیانگر شروع یک آزمایش بزرگ دیگر در مورد این پیامبر عظیم الشأن است ، در خواب می بیند که از سوی خداوند به او دستور داده شد تا فرزند

یگانه اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد .

ابراهیم وحشت زده از خواب بیدار شد ، می دانست که خواب پیامبران ، واقعیت دارد و از وسوسه های شیطانی دور است ، اما با این حال دو شب دیگر همان خواب تکرار شد که تأکیدی بود بر لزوم این امر و فوریت آن .

می گوینـد : نخستین بار در شب « ترویه » (شب هشـتم ماه ذی الحجه) این خواب را دید ودر شب های « عرفه » و شب « عید قربان » (نهم و دهم ذی الحجه) خواب تکرار گردید ، لذا برای او کمترین شکی باقی نماند که این فرمان قطعی خدا است .

(۸۴) سوره صافّات

ابراهیم که بارها از کوره داغ امتحان الهی سـرفراز بیرون آمده بود ، این بار نیز باید دل به دریا بزند و سـر بر فرمان حق بگذارد و فرزندی را که یک عمر در انتظارش بوده و اکنون نوجوانی برومند شده است ، با دست خود سر ببرد .

ولی بایـد قبل از هر چیز فرزنـد را آماده این کار کند ، رو به سوی او کرد و گفت : « فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم ، بنگر نظر تو چیست » ؟

فرزنـدش که نسـخه ای از وجـود پـدر ایثـارگر بـود و درس صـبر و اسـتقامت و ایمـان را در همین عمر کوتـاهش در مکتب خوانـده بود، بـا آغوش بـاز و از روی طیب خاطر از این فرمان الهی اسـتقبال کرد و با صـراحت و قاطعیت « گفت : پـدرم ! هر دستوری به تو داده شده است ، اجرا کن » و از ناحیه من فکر تو راحت باشد که « به خواست خدا مرا از

صابران خواهی یافت » .

جزء بیست و سوم (۸۵)

این تعبیرات و سخنان پدر و پسر ، چه قدر پرمعنی است و چه ریزه کاری هایی در آن نهفته است .

از یک سو پدر با صراحت مسأله ذبح را با فرزند ۱۳ ساله مطرح کرده و از او نظرخواهی می کند ، برای او شخصیت مستقل و آزادی اراده قائل می شود، او هرگز نمی خواهد فرزندش را بفریبد و کورکورانه به این میدان بزرگ امتحان دعوت کند ، او می خواهد فرزند نیز در این پیکار بزرگ با نفس، شرکت جوید و لذّت تسلیم و رضا را همچون پدر بچشد .

از سوی دیگر فرزند هم می خواهد پدر در عزم و تصمیمش راسخ باشد ، نمی گوید : مرا ذبح کن ، بلکه می گوید : هر مأموریتی داری ، انجام ده ، من تسلیم امر و فرمان او هستم و مخصوصا پدر را با خطاب «یا اَبَتِ» (ای پدر) مخاطب می سازد تا نشان دهد این مسأله از عواطف فرزندی و پدری ، سر سوزنی نمی کاهد که فرمان خدا حاکم بر همه چیز است .

و از سوی سوم مراتب ادب را در پیشگاه پروردگار ، به عالی ترین وجهی نگه می دارد ، هرگز به نیروی ایمان و اراده و تصمیم خویش تکیه نمی کند ، بلکه بر مشیّت خدا و اراده او تکیه می نماید و با این عبارت از او توفیق پایمردی و استقامت می طلبد .

(۸۶) سوره صافّات

و به این ترتیب هم پدر و هم پسر ، نخستین مرحله این آزمایش بزرگ را با پیروزی کامل می گذرانند .

۱۰۳ فَلَمّا اَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبینِ

هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد ...

در این میان چه ها گذشت ؟ قرآن از شرح آن خودداری کرده و تنها روی نقطه حساس این ماجرای عجیب انگشت می گذارد .

بعضی نوشته اند : فرزند فداکار برای این که پدر را در انجام این مأموریت ، کمک کند و هم از رنج و اندوه مادر بکاهد ، هنگامی که او را در قربانگاه در میان کوه های خشک و سوزان سرزمین « مِنی » آورد ، به پدر گفت : « پدرم ! ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان الهی ،

جزء بیست و سوم (۸۷)

دست و پا نزنم ، می ترسم از پاداشم کاسته شود ، پدر جان ! کارد را تیز کن و باسرعت بر گلویم بگذران تا تحملش بر من (و بر تو) آسان تر باشد ، پدرم ! قبلاً- پیراهنم را از تن بیرون کن که به خون آلوده نشود ، چراکه بیم دارم چون مادرم آن را ببیند ، عنان صبر از کَفَش بیرون رود » .

آن گاه افزود : « سلامم را به مادرم برسان و اگر مانعی ندیدی ، پیراهنم را برایش ببر که باعث تسلّی خاطر و تسکین دردهای او است ، چراکه بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و هرگاه دلتنگ شود ، آن را در آغوش می فشارد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد » .

لحظه های حساس ، فرا رسید ، فرمان الهی باید اجرا می شد ، ابراهیم که مقام تسلیم فرزند را دید ، او را در آغوش کشید و گونه هایش را بوسه داد و هر دو در این لحظه به گریه افتادند ، گریه ای که بیانگر عواطف و مقدمه شوق لقای خدا بود .

قرآن همین اندازه در عبارتی کوتاه و پرمعنی می گوید : « هنگامی که

هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم ، جبین فرزند را بر خاک نهاد... » (فَلَمّا اَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبینِ) .

(۸۸) سوره صافّات

باز قرآن این جا را به اختصار برگزار کرده و به شنونده اجازه می دهد تا با امواج عواطفش ، قصه را همچنان دنبال کند .

« تَلَّهُ » از ماده « تَلّ » و در اصل به معنی مکان مرتفع است و «جَبین» به معنی یک طرف صورت است و دو طرف را « جَبینان » می گویند و « تَلَّهُ لِلْجَبینِ » مفهومش این است که او را بر مکان مرتفعی به یک طرف صورت بر زمین افکند .

ابراهیم صورت فرزند را بر خاک نهاد و کارد را به حرکت درآورد و با سرعت و قدرت بر گلوی فرزند گذارد ، درحالی که روحش در هیجان فرو رفته بود و تنها عشق خدا بود که او را درمسیرش بی تردید پیش می برد.

اما کارد بُرنده در گلوی فرزندش کمترین اثری نگذارد ... !

ابراهیم در حیرت فرو رفت ، بار دیگر کارد را به حرکت درآورد ، ولی باز کارگر نیفتاد ، آری ابراهیم « خلیل »

جزء بیست و سوم (۸۹)

می گوید : بِبُر ! اما خداوند « جلیل » فرمان می دهد : نَبُر! و کارد تنها گوش بر فرمان او دارد .

۱۰۴ وَ نادَیْناهُ اَنْ یا اِبْراهیمُ

او را ندا دادیم که ای ابراهیم !

۱۰۵ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْیا اِنّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ

آن چه را در خواب مأموریت یافتی ، انجام دادی ، ما

این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم .

این جا است که قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی به همه انتظارها پایان داده و می گوید : « در این هنگام او را ندا دادیم که ای ابراهیم ! آن چه را در خواب مأموریت یافتی ، انجام دادی ، ما این گونه نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم » .

هم به آن ها توفیق پیروزی در امتحان می دهیم و هم نمی گذاریم فرزند دلبندشان از دست برود ، آری کسی که سر تا پا تسلیم فرمان ما است و نیکی را به حدّ اعلا رسانده ، جز این پاداشی نخواهد داشت .

(۹۰) سوره صافّات

۱۰۶ اِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلؤُا الْمُبینُ

این مسلمااامتحان مهمّ و آشکاری است .

ذبح کردن فرزند با دست خود ، آن هم فرزندی برومند و لایق برای پدری که یک عمر در انتظار چنین فرزندی بوده ، کار ساده و آسانی نیست ، چگونه می توان دل از چنین فرزندی برکند و از آن بالاتر با نهایت تسلیم و رضا بی آن که خم به ابرو آورد ، به امتثال این فرمان بشتابد و تمام مقدمات را تا آخرین مرحله انجام دهد ، به طوری که از نظر آمادگی های روانی و عملی ، چیزی فروگذار نکند ؟

و از آن عجیب تر تسلیم مطلق این نوجوان در برابر این فرمان بود که با آغوش باز و با اطمینان خاطر به لطف پروردگار و تسلیم در برابر اراده او به استقبال ذبح شتافت .

لذا در بعضی از روایات آمده : هنگامی که این کار انجام گرفت ، جبرئیل (از روی اعجاب) صدا زد : « اَللّهُ اَکْبَرُ ، اَللّهُ اَکْبَرُ » ... !

و فرزند صدا زد : « لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَكْبَرُ » ... !

جزء بيست و سوم (۹۱)

و پدر قهرمان فداكار نيز گفت: « اَللّهُ اَكْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ » ... ! (۱)

و اين شبيه تكبيراتى است كه ما در روز عيد قربان مى گوييم .

۱۰۷ وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظيمٍ

ما ذبح عظيمى را فداى او كرديم .

« فَدَيْنا » از ماده « فِداء » در اصل به معنى قرار دادن چيزى به عنوان بلاگردان و دفع ضرر از شخص ياچيز ديگر است ، لذا مالى را كه براى آزاد كردن اسير مى دهند ، « فِدْيَه » مى گويند و نيز كفاره اى را كه بعضى از بيماران به جاى روزه مى دهند، به اين نام ناميده مى شود .

اما براى اين كه برنامه ابراهيم ناتمام نماند و در پيشگاه خدا قربانى كرده باشد و آرزوى ابراهيم برآورده شود ، خداوند قوچى بزرگ فرستاد تا به جاى فرزند ، قربانى كند و سنتى براى آيندگان در مراسم « حج » و سرزمين « مِنى » از خود بگذارد .

۱ « تفسير قرطبى » و « روح البيان » .

(۹۲) سوره صافّات

در اين كه عظمت اين ذبح از چه نظر بوده ، از نظر جسمانى و ظاهرى و يا از جهت اين كه فداى فرزند ابراهيم شد و يا از نظر اين كه براى خدا و در راه خدا بود و يا از اين نظر كه اين قربانى از سوى خدا براى ابراهيم فرستاده شد ؟

مفسران گفتگوهاى فراوانى دارند ، ولى هيچ مانعى ندارد كه تمام اين جهات در « ذِبْحٍ عَظيمٍ » جمع و از ديدگاه هاى

مختلف دارای عظمت باشد .

یکی از نشانه های عظمت این ذبح ، آن است که باگذشت زمان سال به سال وسعت بیشتری یافته و الآن هر سال بیش از یک میلیون نفر به یاد آن ذبح عظیم ، ذبح می کنند و خاطره اش را زنده نگه می دارند .

در این که این قوچ بزرگ چگونه به ابراهیم داده شد ، بسیاری معتقدند : جبرئیل آورد ، بعضی نیز گفته اند : از دامنه کوه های « مِنی » سرازیر شد ، هرچه بود ، به فرمان خدا و به اراده او بود .

۱۰۸ وَ تَرَکْنا عَلَیْهِ فِی الْآخِرینَ

جزء بیست و سوم (۹۳)

و نام نیک او را در امت های بعد باقی گذاردیم .

او « اسوه »ای شد برای همه آیندگان و « قدوه »ای برای تمام پاکبازان و عاشقان دلداده کوی دوست و برنامه او را به صورت سنّت حج در اعصار و قرون آینده وتا پایان جهان ، جاودان نمودیم ، او پدر پیامبران بزرگ ، پدر امت اسلام و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بود

۱۰۹ سَلامٌ عَلی اِبْراهیمَ

سلام بر ابراهیم باد .

۱۱۰ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ

این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم .

پاداشی به عظمت دنیا ، پاداشی جاودان در سراسر زمان ، پاداشی در خور سلام و درود خداوند بزرگ .

چگونه خواب ابراهیم می توانست حجّت باشد ؟

(۹۴) سوره صافّات

در مورد « خواب » و « خواب دیدن » ، سخن بسیار است که در جلد ۹ ، تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۴ سوره یوسف ، صفحه ۳۱۱ به بعد ، شرح مبسوطی از آن آورده شده است .

آن چه در این جا لازم است به آن توجه شود ، این است که چگونه ابراهیم ، خواب را حجت دانست و آن را معیار عمل خود قرار داد ؟ در پاسخ این سؤال گاه گفته می شود که خواب های انبیاء ، هرگز خواب های شیطانی یا مولود فعالیت قوه واهمه نیست ، بلکه گوشه ای از برنامه نبوت و وحی آن ها است .

و به تعبیر دیگر ارتباط انبیاء با مصدر وحی ، گاهی به صورت القاء به قلب است .

و گاه از طریق دیدن فرشته وحی .

و گاه از راه شنیدن امواج صوتی که به فرمان خدا ایجاد شده .

و گاه از طریق خواب است .

و به این ترتیب خواب های آن ها هیچ گونه خطا و اشتباهی رخ نمی دهد و آن چه در خواب می بینند ، درست همانند چیزی است که در بیداری می بینند .

جزء بیست و سوم (۹۵)

و گاه گفته می شود : که ابراهیم درحال بیداری ، ازطریق وحی، آگاهی یافت که بایدبه خوابی که در زمینه «ذبح» می بیند، عمل کند.

و گاه گفته می شود : قرائن مختلفی که در این خواب بود و از جمله این که در سه شب متوالی عینا تکرار شد ، برای او علم

و یقین ایجاد کرد که این یک مأموریت الهی است و نه غیر آن .

به هر حال همه این تفسیرها ممکن است صحیح باشد و منافاتی باهم ندارد و مخالف ظواهر آیات نیز نمی باشد .

وسوسه های شیطان در روح بزرگ ابراهیم اثر نگذاشت

از آن جاکه امتحان ابراهیم یکی از بزرگ ترین امتحانات در طول تاریخ بود ، امتحانی که هدفش این بود که قلب او را از مهر و عشق غیرخدا تهی کند و عشق الهی را در سراسر قلب او پرتوافکن سازد ، طبق بعضی از روایات، شیطان به دست و پاافتاد کاری کندکه ابراهیم

(۹۶) سوره صافّات

از این میدان پیروزمند بیرون نیاید ، گاه به سراغ مادرش « هاجر » آمد و به او گفت : می دانی ابراهیم ، چه در نظر دارد ؟ می خواهد فرزندش را امروز سر ببرد .

هاجر گفت : برو سخن محال نگو که او مهربان تر از این است که فرزند خود را بکشد ، اصولاً مگر در دنیا انسانی پیدا می شود که فرزند خود را با دست خود ذبح کند ؟

شیطان به وسوسه خود ادامه داد و گفت : او مدّعی است خدا دستور داده .

هاجر گفت : اگر خدا دستورش داده ، پس باید اطاعت کند و جز رضا و تسلیم ، راهی نیست .

گاهی به سراغ « فرزند » آمد و به وسوسه او مشغول شد ، از آن هم نتیجه ای نگرفت ، چون اسماعیل را یکپارچه تسلیم و رضا یافت .

سرانجام به سراغ « پدر » آمد و به او گفت : ابراهیم خوابی را

که دیدی ، خواب شیطانی است ، اطاعت شیطان مکن .

جزء بیست و سوم (۹۷)

ابراهیم بنده مؤمن خدا

۱۱۱ اِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنینَ

او (ابراهیم) از بندگان باایمان ما است.

درحقیقت این جمله دلیلی است برآن چه گذشت و این واقعیت را بیان می کند که اگر ابراهیم همه هستی و وجود خویش و حتی فرزند عزیزش را یک جا در طَبَق اخلاص گذارد و فدای راه معبود خویش کرد ، به خاطر ایمان عمیق و قویش بود .

آری همه این ها از جلوه های ایمان است و ایمان چه جلوه های عجیبی دارد .

در ضمن این تعبیر به ماجرای ابراهیم و فرزندش ، گسترش و تعمیم می دهد و آن را از صورت یک واقعه شخصی و خصوصی بیرون می آورد و نشان می دهد هرکجا ایمان است ، ایثار و عشق و فداکاری و گذشت است . ابراهیم همان را می پسندید که خدا می پسندید و همان رامی خواست که خدا می خواست و هرمؤمنی می تواند چنین باشد .

(۹۸) سوره صافّات

۱۱۲ وَ بَشَّرْناهُ بِاِسْحقَ نَبِیّا مِنَ الصّالِحینَ

ما او را به اسحاق ، پیامبری صالح ، بشارت دادیم .

در این جا بار دیگر به عظمت مقام صالحان برخورد می کنیم که درتوصیف اسحاق می فرماید: « می بایست پیامبر شودو از صالحان گردد » و چه والا است مقام صالحان در پیشگاه خداوند بزرگ .

۱۱۳ وَ بارَکْناعَلَیْهِ وَ عَلی اِسْحقَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِما مُحْسِنٌ وَ

ظالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبینٌ

ما به « او » و « اسحاق » برکت دادیم و از دودمان آن ها افرادی نیکوکار به وجود آمدند و افرادی که آشکارا به خود ستم کردند .

« بَرْکَت » در اصل از « بَرْك » به معنی سینه شتر است و هنگامی که شتر ، سینه خود را بر زمین می افکند ، همین ماده در مورد او به کار می رود (بَرَكَ الْبَعیرُ) .

و تدریجا این ماده در معنی ثبوت و دوام چیزی به کار رفته است ،

جزء بیست و سوم (۹۹)

برکه آب را نیز از آن جهت « بِرْکَه » گویند که آب در آن ثابت است و «مُبارَك» را از این نظر « مُبارَك » می گویند که خیر آن باقی و برقرار است .

از این جا روشن می شود که آیه مورد بحث اشاره به ثبوت و دوام نعمت های الهی بر ابراهیم و اسحاق (و خاندانشان) می باشد و یکی از برکاتی که خداوند بر ابراهیم و اسحاق داد ، این بود که تمام انبیای بنی اسرائیل از دودمان اسحاق به وجود آمدند ، درحالی که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله از دودمان اسماعیل است .

اما برای این که توهم نشود که این برکت در خاندان ابراهیم ، جنبه نَسَب و قبیله دارد، بلکه در ارتباط بامذهب و مکتب و ایمان است، در آخر آیه می افزاید : « از دودمان این دو، افرادی نیکوکار به وجود آمدند و هم افرادی که به خاطر عدم ایمان ، آشکارا به خود ستم کردند » (مِنْ ذُرِّیَّتِهِما مُحْسِنٌ وَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبینٌ) .

« مُحْسِن » در این جا به معنی مؤمن و مطیع فرمان خدا است و چه

احسان و نیکوکاری از این برتر تصور می شود ؟ و « ظالِم » به معنی

(۱۰۰) سوره صافّات

کافر و گنهکار است و تعبیر به « لِنَفْسِهِ » اشاره به این است که کفر و گناه در درجه اول ، ظلم بر خویشتن است ، آن هم ظلمی واضح و آشکار .

و به این ترتیب آیه فوق به گروهی از یهود و نصاری که افتخار می کردند ما از فرزندان انبیاء هستیم ، پاسخ می گوید : که پیوند خویشاوندی به تنهایی افتخار نیست ، مگر این که در سایه پیوند فکری و مکتبی قرار گیرد .

پایان سوره صافّات

ص:۷۱

سوره ص

سوره ص

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ صآ وَ الْقُرْانِ ذِی الذِّکْرِ

ص ، سوگند به قرآنی که متضمن ذکر است (که این کتاب اعجاز الهی است) .

در نخستین آیه این سوره به حرف "ص" که یکی از حروف مقطعه است ، برخورد می کنیم و همان گفتگوهای پیشین در تفسیر این حروف مقطعه مطرح می شود که آیا این ها اشاره به عظمت قرآن مجید است که از مواد ساده ای همچون حروف الفبا تشکیل شده با محتوایی که جهان انسانیت را دگرگون می سازد ؟ و این قدرت نمایی عجیب خدا است که از آن مواد ساده ، چنین ترکیب شگرفی به وجود آورده است .

شرح بیشتر پیرامون تفسیر حروف مقطعه را می توانید در آغاز سوره های بقره ، آل عمران و اعراف (در جلدهای اول و دوم و ششم

تفسیر نمونه) مطالعه فرمایید. قرآن هم خودش ذکر است و دارای ذکر . « ذِکْر » به معنی یادآوری و زدودن زنگار غفلت از صفحه دل، یادخدا، یادنعمت های او ، یاد دادگاه بزرگ رستاخیز و یادهدف خلقت انسان. آری عامل مهم بدبختی انسان ها ، فراموشی و غفلت است و قرآن مجید آن را زایل می کند. آری بلای بزرگ گمراهان و گنهکاران ، همان فراموشی است ، تا آن جاکه حتی خویشتن و ارزش های وجودی خویش را فراموش می کنند ، چنان که در آیه ۱۹ سوره حشر آمده :

« وَ لا تَکونُوا کَالَّذینَ نَسُوا اللّهَ فَاَنْساهُمْ اَنْفُسَهُمْ اوُلئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ : مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند ، خداوند خودشان را نیز از یادشان برد ، آن ها فاسقانند ». و قرآن وسیله ای برای شکافتن این پرده های نسیان و نوری برای برطرف ساختن ظلمات غفلت و فراموش کاری است ، آیاتش انسان را به یاد خدا و معاد می اندازد و جمله هایش ، انسان را به ارزش های وجودی خویش آشنا می سازد .

احزاب ششگانه جاهلیت و عذاب خاص هرکدام از آن ها

جزء بیست و سوم (۱۰۳)

۱۲ کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذوُ الْاَوْتادِ

قبل از آن ها قوم نوح و عاد و فرعون صاحب قدرت (پیامبران ما را) تکذیب کردند .

۱۳ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ اَصْحابُ الْاَیْکَهِ اوُلئِکَ الْاَحْزابُ

و قوم ثمود و لوط و اصحاب الایکه (قوم شعیب) ، این ها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاستند) .

این ها شش گروه از احزاب جاهلی و بت پرست بودند که برضد پیامبران بزرگی قیام کردند و آن چه درتوان داشتند ، در تکذیب و آزار پیامبران و مؤمنان به کارگرفتند، اما سرانجام عذاب الهی دامانشان را گرفت و همچون مزرعه خشک شده ، آن ها را درو کرد .

قوم « نوح » در برابر این پیامبر عظیم الشأن؛ آن هابا طوفان و باران های سیلابی نابودشدند .

قوم عاد در مقابل حضرت « هود » ؛ این قوم با تندبادی کوبنده از بین رفتند .

ص:۷۳

فرعون در برابر « موسی » و « هارون » ؛ آن ها با امواج رود نیل منهدم شدند .

قوم ثمود در برابر « صالح » ؛ این قوم با صاعقه ای عظیم (صیحه ای آسمانی) نابود شدند .

قوم لوط در برابر حضرت « لوط » ؛ آن ها با زلزله ای وحشتناک توأم با بارانی از سنگ های آسمانی از بین رفتند .

و اصحاب الایکه در برابر « شعیب » ؛ این ها با صاعقه ای مرگبار منهدم شدند .

« آب » و « باد » و « خاک » و « آتش » که وسایل اصلی زندگی انسان را تشکیل می دهند، مأمور مرگ آن ها شدند و چنان طومار عمر این سرکشان یاغی را درهم نوردیدند که اثری از آن ها باقی نماند .

این مشرکان مکه باید بیندیشند نسبت به این اقوام ، گروه کوچکی بیش نیستند ، چرا از خواب غفلت بیدار نمی شوند ؟

توصیف فرعون به « ذوُ الْأَوْتاد » (صاحب میخ های محکم) که در آیات فوق صریح تر و در آیه ۱۰ سوره فجر آمده است ، کنایه از استحکام قدرت فرعون و فرعونیان است ، این تعبیر در سخنان روزمرّه نیز به معنی استحکام به کار می رود ، گفته می شود : « فلان کس میخ هایش محکم است » یا « میخ های این کار، کوبیده شده » و یا « چهار میخه شده است » چراکه همیشه برای استحکام بنا یا خیمه ها ، از انواع میخ ها استفاده می کنند .

« اَیْکَه » به معنی درخت و « اَصْحابُ الْأَیْکَه » همان قوم حضرت

شعیب هستند که در سرزمینی پرآب و مشجّر درمیان حجاز و شام زندگی می کردند . (در جلد ۱۱ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۷۸ سوره حجر ، در مورد این مسأله به طور مشروح سخن گفته شده است) .

۱۴ اِنْ کُلٌّ اِلاّ کَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ

هریک از این گروه ها رسولان را تکذیب کردند و عذاب الهی درباره آن ها تحقق یافت .

تاریخ نشان می دهد که چگونه هر گروهی از آن ها به بلایی جان سپردند و در مدت کوتاهی شهر و دیارشان به ویرانه ای تبدیل شد و نفراتشان به جسدهایی بی روح .

(۱۰۶) سوره ص

۱۵ وَ ما یَنْظُرُ هؤُلاءِ اِلاّ صَیْحَهً واحِدَهً ما لَها مِنْ فَواقٍ

این ها (با این اعمالشان) انتظاری جز این نمی کشند که یک صیحه آسمانی فرود آید ، صیحه ای که در آن بازگشت نیست (و همگی را نابود سازد) .

« فَواق » به طوری که بسیاری از اهل لغت و تفسیر گفته اند ، در اصل به معنی فاصله ای است که در میان دو مرتبه نوشیدن شیر از پستان می باشد ، زیرا هنگامی که شیر به طور کامل دوشیده شود ، کمی باید صبر کرد تا مجددا شیر در پستان جمع شود .

و نیز از آن جا که این فاصله برای بازگشت شیر به پستان است ، این تعبیر به معنی بازگشت و رجوع نیز آمده است و از همین جهت بهبودی مریض را « اِفاقه » می گویند ، چرا که سلامت و تندرستی به او بازمی گردد .

آیا این مشرکان مکه با این کارهای خود ، سرنوشتی بهتر از آن اقوام گذشته می توانند داشته باشند ؟ در حالی که اعمال آن ها همان اعمال است و سنّت خداوند همان سنّت ؟

این بی خبران با تکذیب و انکار آیات الهی و نسبت های ناروا درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اصرار و لجاجت بر بت پرستی ، ظلم و فساد ، گویی در انتظار عذاب الهی نشسته اند ، عذابی که خرمن عمر آن ها را بسوزاند و یا صیحه ای که به عمر جهان پایان دهد و آن ها را به راهی غیر قابل بازگشت ببرد .

این صیحه وحشتناک هیچ گونه بازگشت و راحت و آرامش و سکونی در آن نیست و هنگامی که تحقق یافت ، همه درها به روی انسان بسته می شود ، نه پشیمانی سودی دارد ، نه امکان جبران موجود است و نه فریادها به جایی می رسد .

۱۶ وَ قالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسابِ

آن ها (از روی خیره سری) گفتند : پروردگارا ! نصیب ما را از عذابت هرچه زودتر قبل از روز حساب به ما ده .

« قِط » در اصل به معنی چیزی است که از عرض بریده می شود و « قَدْ »به معنی چیزی است که از طول بریده می شود و از آن جا که نصیب و سهمیه معین هرکس ، گویی چیزی مقطوع و بریده شده است ، این واژه در معنی سهم نیز به کار رفته است .

این کوردلان مغرور آن چنان مست باده غرور بودند که حتی عذاب الهی و دادگاه عدلش را به باد مسخره گرفتند و می گفتند : چرا

سهمیه عذاب ما تأخیر کرد ؟ چرا خدا زودتر سهمیه ما را نمی دهد ؟

در میان اقوام پیشین این چنین سبک مغزان ازخودراضی نیز کم نبودند ، اما در لحظه گرفتاری در چنگال عذاب الهی، مانند حیوانات نعره می کشیدند و کسی به فریادشان نمی رسید .

« جهل » و « غرور » دو صفت بسیار زشت و مذموم است که غالبا از یکدیگر جدانمی شود ؛ جاهلان ، مغرورند و مغروران ، جاهل و آثار این دو در مشرکان عصر جاهلیت فراوان به چشم می خورد .

جزء بیست و سوم (۱۰۹)

از زندگی داوود درس بیاموز

۱۷ اِصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْاَیْدِ اِنَّهُ اَوّابٌ

در برابر آن چه می گویند، شکیباباش و به خاطر بیاور بنده ما داوود صاحب قدرت و توبه کار را .

« اَیْد » جمع « یَدْ » به معنی دست می باشد ، سپس به مناسبت این که دست ، مظهر قدرت و بخشیدن نعمت و سلطه و مالکیت است ، در همه این معانی به کار رفته است .

و داوود به هر دو معنی « ذَا الْاَیْد » بود ، نیروی جسمانی اش در حدی بود که درمیدان جنگ بنی اسرائیل باجالوت جبار ستمگر ، با یک ضربه نیرومند به وسیله سنگی که از فلاخن رها کرد ، جالوت را از بالای مرکب به روی خاک افکند و در خون خود غلطید . بعضی نوشته اند : سنگ سینه او را شکافت و از آن طرف بیرون آمد .

و از نظر قدرت سیاسی ، حکومتی نیرومند داشت که با قدرت

تمام در برابر دشـمنان می ایستاد ، حتی گفته اند : در اطراف محراب عبادت او ، هزاران نفر شب تا به صبح به حال آماده باش بودند .

و از نظر قـدرت معنوی و اخلاـقی و نیروی عبـادت چنان بود که بسـیاری از شب را بیـدار بود و به عبادت پروردگار مشـغول و نیمی از روزهای سال را روزه می گرفت .

از نظر نعمت هـا ، خداونـد انواع نعم ظـاهری و بـاطنی را به او ارزانی داشـته بود ، خلاصه این که داوود مردی بود نیرومنـد در جنگ ها، در عبادت ، در علم و دانش و در حکومت و هم صاحب نعمت فراوان .

« اَوّاب » از ماده « اَوْب » به معنی بازگشت اختیاری به سوی چیزی است و از آن جا که « اَوّاب » صـیغه مبالغه می باشـد ، اشاره به این است که او بسیار به سوی پروردگارش بازگشت می کرد و ازکوچک ترین غفلت و ترک اولی توبه می نمود .

۱۸ اِنّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَ الْاِشْراقِ

ما کوه ها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می گفتند .

۱۹ وَ الطَّیْرَ مَحْشُورَةً کُلٌّ لَهُ اَوّابٌ

پرندگان را نیز دستجمعی مسخراو کردیم (تاهمراه او تسبیح خدا گویند) و همه این ها بازگشت کننده به سوی او بودند .

در این که همصـدا شـدن کوه هـا و پرنـدگان بـا داوود ، چگونه بوده است ، بایـد گفت : این تسبیـح توأم با صـدای ظاهری و همراه با نوعی درک و شعور بوده که در باطن ذرات عالَم است ، طبق این نظر تمامی

موجودات جهان از یک نوع عقل و شعور برخوردارند و هنگامی که صدای دل انگیز این پیامبر بزرگ را به وقت مناجات می شنیدند، با او همصدا می شدند و غلغله تسبیح آن ها درهم می آمیخت .

این از قدرت خدا بعید نیست ، این زمزمه ای بود که در درون این موجودات جهان و در مکنون باطن آن ها همیشه جریان داشت ، اما خداوند به نیروی اعجاز آن را برای داوود ظاهر می ساخت ، همان گونه که در مورد تسبیح سنگریزه در کف پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز مشهور است .

(۱۱۲) سوره ص

۲۰ وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ وَ اتَيْناهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ

و حکومت او را استحکام بخشیدیم، هم دانش به او دادیم و هم داوری عادلانه .

« حِکْمَه » در این جا به معنی علم و دانش و نیروی تدبیر امور کشور یا مقام نبوت و یا همه این ها است .

تعبیرازداوری به «فَصْلَ الْخِطاب»، به خاطرآن است که «خِطاب» همان گفتگوهای طرفین نزاع است و «فَصْل» به معنی قطع وجدایی است .

و می دانیم گفتگوهای صاحبان نزاع هنگامی قطع خواهد شد که داوری صحیحی بین آن ها بشود، لذا این تعبیر به معنی قضاوت عادلانه آمده است .

این احتمال در تفسیر این جمله نیز وجود دارد که خداوند منطق نیرومندی که از فکر بلند و عمق اندیشه ، حکایت می کرد ، در اختیار داوود گذارد ، نه تنها در مقام داوری ، که در همه جا سخن آخر و آخرین سخن را بیان می کرد .

ده صفت برجسته حضرت داوود

بعضـی از مفسـران از چنـد آیه فوق ، ۱۰ مـوهبت بزرگ الهی برای داوود اسـتفاده کرده انـد که هم مقـام والای این پیـامبر را روشن می کند و هم ویژگی های یک انسان کامل را ؛

به پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله با آن عظمت مقام، دستور می دهد که در صبر و شکیبایی به داوود اقتدا کند و از تاریخ او کمک گیرد (اِصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ) .

او را به مقام عبودیت و بندگی توصیف می کند و در واقع نخستین ویژگی او را همین مقام عبودیتش می شمرد (عَبْدَنا داوُدَ) . نظیر این معنی را درمورد پیامبراسـلام صـلی الله علیه و آله درمسأله معراج می خوانیم ، آن جا که می گویـد : « سُبْحانَ الَّذی اَسْری بِعَبْدِهِ ... : منزه است خداوندی که بنده خود را شبانه حرکت داد » (۱ / اسراء) .

او دارای قـوت و قـدرت بر اطـاعت پروردگـار و پرهیز از گنـاه و تـدبیر امور مملکت بود (ذَا الْأَیْدِ) همـان گونه که در مورد پیغمبر

(۱۱۴) سوره ص

گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله نیز می خوانیم: « هُوَ الَّذی اَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنینَ : او کسـی است که تو را با یاری خود تقویت کرد ، همچنین به وسیله مؤمنان » (۶۲ / انفال) .

او را به اَوّاب بـودن که مفهـومش بـازگشت مکرر و رجـوع پی در پی به سـاحت قـدس خداونـد است، توصـیف می کنـد (اِنَّهُ اَوّابٌ).

تسخیر کوه ها با او در تسبیح صبحگاهان و شامگاهان را از افتخاراتش می شمرد (اِنّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ

مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِشْراقِ) .

هم آوازی پرندگان با او در نیایش و تسبیح خدا را یکی از مواهب خدادادی او می شمرد (وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً) .

نه تنها در آغاز با او هم صدا بودند که هر بار او به تسبیح خدا بازمی گشت ، با او هم آواز می شدند (كُلٌّ لَهُ اَوّابٌ) .

خداوند ملک و حکومتی به او داد که پایه های آن را محکم ساخته بود و وسایل مادی و معنوی برای نیل به این مقصود را در اختیارش گذارده بود (وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ) .

جزء بیست و سوم (۱۱۵)

سرمایه دیگر خدادادیش علم و دانش فوق العاده بود ، همان علم و دانشی که هرجا باشد ، منبع خیر کثیر و سرچشمه هر نیکی و برکت است (وَ اتَيْناهُ الْحِكْمَهَ) .

و بالاخره منطقی نیرومند و گفتاری مؤثر و نافذ ، و قدرت بر داوری قاطع و عادلانه به او ارزانی شده بود (وَفَصْلَ الْخِطابِ).(۱)

و به راستی پایه های هیچ حکومتی بدون این صفات؛ علم، قدرت منطق، تقوای الهی، توانایی بر ضبط نفس و نیل به مقام عبودیت پروردگار محکم نمی شود .

۷۱ اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ اِنّی خالِقٌ بَشَرا مِنْ طینٍ

به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به ملائکه

۱- « تفسیر کبیر فخر رازی » ، جلد ۲۶ ، صفحه ۱۸۳ ، ذیل آیات مورد بحث .

گفت : من بشری را از گِل می آفرینم .

(۱۱۶) سوره ص

۷۲ فَاِذاسَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ روُحی فَقَعُوالَهُ ساجِدینَ

هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خودم در آن دمیدم ، برای او سجده کنید

۷۳ فَسَجَدَ الْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند .

به این ترتیب آفرینش انسان پایان پذیرفت ، « روح خدا » و « گِل تیره » به هم آمیختند و موجودی عجیب و بی سابقه که قوس صعودی و نزولیش هر دو بی انتها بود ، آفرینش یافت و موجودی با استعداد فوق العاده که می توانست شایسته مقام « خلیفه اللهی » باشد ، قدم به عرصه هستی گذاشت « و در آن هنگام همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند » .

شیطان تکبر کرد و رانده درگاه خدا شد

۷۴ اِلّا اِبْلیسَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرینَ

جز ابلیس که تکبر ورزید و ازکافران بود .

جزء بیست و سوم (۱۱۷)

بدترین بلای جان انسان نیز همین کبر و غرور است که پرده های تاریک جهل را بر چشم بینای او می افکند و او را از درک حقایق محروم می سازد ، او را به تمرد و سرکشی وامی دارد و از صف مؤمنان که صف بندگان مطیع خدا است ، بیرون می افکند و در صف کافران که صف یاغیان و طاغیان است ، قرار می دهد ، آن گونه که ابلیس را قرار داد .

۷۵ قالَ یا اِبْلیسُ ما مَنَعَکَ اَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ ب

يَدَيَّ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالينَ

گفت: ای ابلیس! چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم ، گردید ؟ آیا تکبر کردی ، یا از برترین بودی ؟ (بالاتر از این که فرمان سجود به تو داده شود) .

بدیهی است تعبیربه«يَدَيّ»(دو دست) به معنی دست های حسی نیست که او ازهرگونه جسم و جسمانیت پاك و منزه است، بلکه دست، دراین جاکنایه ازقدرت است، چراکه انسان معمولاً قدرت خود را با دست اِعمال می کند ، لذا در تعبیرات روزمره این کلمه در معنی قدرت، فراوان به کار می رود ، گفته می شود ؛ « فلان کشور در دست فلان گروه است » ، یا « فلان معبد و ساختمان بزرگ به دست فلان کس ساخته شده »، گاه گفته می شود؛«دست من کوتاه است یادست تو پر است».

(۱۱۸) سوره ص

دست در هیچ کدام از این استعمالات به معنی عضو مخصوص نیست ، بلکه تمام این ها کنایه از قدرت و سلطه است .

و از آن جا که انسان کارهای مهم را با دو دست انجام می دهد و به کار گرفتن دو دست ، نشانه نهایت توجه و علاقه انسان به چیزی است ، ذکر این تعبیر در آیه فوق کنایه از عنایت مخصوص پروردگار و اِعمال قدرت مطلقه اش در آفرینش انسان است .

سپس می افزاید : « اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالينَ » .

بدون شك احدی نمی تواند ادعا کند که قدر و منزلتش مافوق این است که برای خدا سجده کند (یا برای آدم به فرمان خدا) بنابراین

تنها راهی که باقی می ماند ، همان احتمال دوم یعنی تکبر است .

جزء بیست و سوم (۱۱۹)

آتش کبر و غرور سرمایه هستی را می سوزاند

۷۶ قالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ

گفت: من ازاو بهترم، مرا ازآتش آفریده ای و او را از گِل .

ابلیس معتقد بود برتر از آن است که چنین دستوری به او داده شود، لذا باکمال جسارت به مقام استدلال در مخالفتش با فرمان خدا برآمد و گفت : « من از او (آدم) بهترم، چرا که مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل » .

او در واقع می خواست به پندار خویش فرمان پروردگار را نفی کند.

به فرموده علی در خطبه ۱۹۲ « نهج البلاغه » : « ای بندگان خدا به آن چه خداوند در مورد ابلیس انجام داد ، عبرت گیرید که اعمال طولانی و کوشش های فراوان او را درحالی که شش هزار سال عبادت کرده بود به خاطر یک ساعت تکبر بر باد داد ، پس چگونه ممکن است کسی همان کار ابلیس را انجام دهد و از غضب خداوند در امان بماند » ؟

آری یک بنای مهم و معظم رابایـد در سالیان دراز ساخت ، ولی ممکن است آن را دریک لحظه با یک بمب قوی به ویرانی کشید .

(۱۲۰) سوره ص

۷۷ قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَاِنَّکَ رَجیمٌ

فرمود : از آسمان ها (و از صفوف ملائکه) خارج شو که تو رانده درگاه منی .

۷۸ وَ اِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی اِلی یَوْمِ الدّینِ

و مسلمالعنت من بر تو تا روزقیامت خواهدبود .

« رَجیم » از ماده « رَجْم » به معنی سنگسار کردن است و چون

لازمه آن طرد می باشد ، گاه در این معنی به کار می رود .

آری این نـامحرم بایـد از این جـا بیرون رود که دیگر جـای او نیست، این جـا جـای پاکان و مقربان است ، نه جای آلودگان و سرکشان و تاریک دلان .

۷۹ قالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنی اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ

عرض کرد: پروردگارمن! مراتاروزی که انسان ها برانگیخته می شوند ، مهلت ده .

مهم این است که انسـان هنگامی که از اعمال زشت خود نتیجه شومی می گیرد ، بیـدار شود و به فکر جبران بیفتـد ، اما چیزی خطرنـاک تر از آن نیست که همچنـان بر مرکب غرور و لجاج سوار گردد و به مسـیر خود به سوی پرتگاه ادامه دهـد ، این جا است که لحظه به لحظه فاصله او از صراط مستقیم بیشتر می شود و این همان سرنوشت شومی بود که دامن « ابلیس » را گرفت .

جزء بیست و سوم (۱۲۱)

این جا بود که « حسد » تبدیل به « کینه » شد ، کینه ای سخت و ریشه دار ، در حقیقت او می خواست تا آخرین فرصت ممکن به اغوای فرزندان آدم بپردازد ، چراکه روز رستاخیز پایان دوران تکلیف است و دیگر وسوسه و اغوا مفهومی ندارد ، علاوه بر این با این درخواست مرگ را از خود دور کند و تا قیامت زنده بماند ، هرچند همه جهانیان از دنیا بروند .

ص:۸۵

فلسفه وجود شیطان

(۱۲۲) سوره ص

۸۰ قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ

فرمود : تو از مهلت داده شدگانی .

۸۱ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

ولی تا روز و زمان معینی .

بسیاری سؤال می کنند که اگر انسان برای تکامل و نایل شدن به سعادت از طریق بندگی خدا آفریده شده ، وجود شیطان که یک موجود ویرانگر ضد تکاملی است ، چه دلیلی می تواند داشته باشد ؟ آن هم موجودی هوشیار، کینه توز، مکار، پرفریب و مصمم .

اما اگر اندکی بیشتر بیندیشیم ، خواهیم دانست که وجود این دشمن نیز کمکی است به پیشرفت تکامل انسان ها .

راه دور نرویم ، همیشه نیروهای مقاوم در برابر دشمنان سرسخت جان می گیرند و سیر تکاملی خود را می پیمایند .

فرماندهان و سربازان ورزیده و نیرومند کسانی هستند که در جنگ های بزرگ با دشمنان سرسخت درگیر بوده اند .

جزء بیست و سوم (۱۲۳)

سیاستمداران باتجربه و پرقدرت آن ها هستند که در کوره های سخت بحران های سیاسی با دشمنان نیرومندی دست و پنجه نرم کرده اند .

قهرمانان بزرگ کشتی آن ها هستند که با حریف های پرقدرت و سرسخت زورآزمایی کرده اند .

بنابراین چه جای تعجب که بندگان بزرگ خدا با مبارزه مستمر و

پی گیر در برابر « شیطان » روز به روز قوی تر و نیرومندتر شوند .

دانشـمندان امروز در مورد فلسـفه وجود میکروب های مزاحم می گویند : « اگر آن ها نبودند ، سـلول های بدن انسان در یک حالت سستی و کِرِخی فرو می رفتند و احتمالاً نمو بدن انسان ها از ۸۰ سانتی متر تجاوز نمی کرد ، همگی به صورت آدم های کوتوله بودند و به این ترتیب انسان های کنونی با مبارزه جسمانی با میکروب های مزاحم ، نیرو و نمو بیشتری کسب کرده اند. و چنین است روح انسان در مبارزه با شیطان و هوای نفس .

(۱۲۴) سوره ص

اما این بـدان معنا نیست که شـیطان وظیفه دارد بنـدگان خـدا را اغوا کنـد، شـیطان از روز اول خلقتی پاک داشت ، ماننـد همه موجودات دیگر، انحراف و انحطاط و بدبختی و شیطنت با اراده و خواست خودش به سراغش آمد ، بنابراین خداوند ابلیس را از روز اول شـیطان نیافریـد ، او خودش خواست شـیطان باشـد ، ولی در عین حال شـیطنت او نه تنها زیانی به بندگان حق طلب نمی رساند ، بلکه نردبان ترقی آن ها است. منتها این سؤال باقی می ماند که چرا درخواست او را درباره ادامه حیاتش پذیرفت و چرا فورا نابودش نکرد ؟

پاسخ این سؤال همان است که در بالا گفته شد و به تعبیر دیگر ؛ عالَم دنیا میدان آزمایش و امتحان است (آزمایشی که وسیله پرورش و تکامل انسان ها است) و می دانیم آزمایش جز در برابر دشـمنان سرسخت و طوفان ها و بحران ها امکان پذیر نیست .

البته اگر شیطان هم نبود ، هوای نفس و وسوسه های نفسانی ، انسان

را در بوته آزمـایش قرار می داد ، اما با وجود شیطان ، این تنور آزمایش ، داغ تر شـد ، چرا که شیطان عاملی است از برون و هوای نفس عاملی است از درون .

جزء بیست و سوم (۱۲۵)

۸۲ قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ

گفت : به عزتت سوگند همه آن ها را گمراه خواهم کرد .

سوگند به « عزت » برای تکیه بر قدرت و اظهار توانایی است و این تأکیدهای پی درپی (قسم از یک سو و "نون" تأکید ثقیله از سوی دیگر و کلمه "اَجْمَعین" از سوی سوم) نشان می دهـد که او نهایت پافشاری را در تصـمیم خویش داشـته و دارد و تا آخرین نفس بر سر گفتار خود ایستاده است .

شیطان بر بندگان شایسته خدا تسلط ندارد

۸۳ اِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ

مگر بندگان خالص تو از میان آن ها .

ولی متوجه این واقعیت بود که گروهی از بندگان خاص خدا به هیچ قیمتی در منطقه نفوذ و حوزه وسوسه او قرار نمی گیرند ، لذا ناچار آن ها را از گفتار بالا استثناء کرد .

(۱۲۶) سوره ص

همـان هـا که در راه معرفت و بنـدگی تو از روی اخلاص و صـدق و صـفا گام برمی دارنـد ، تو نیز آن ها را پـذیرا شـده ای ، خالصشان کرده ای و در حوزه حفاظت خود قرار داده ای ، تنها این گروهند که من به آن ها دسترسی ندارم ، وگرنه بقیه را به دام خود خواهم افکند .

اتفاقا این حدس و گمان ابلیس درست از آب درآمد و هرکس

به نحوی دردام او گرفتارشـد و جز«مُخلَصـین»ازآن نجات نیافتنـد، همان گونه که قرآن در آیه ۲۰ سوره سـبأ می فرماید:«وَ لَقَدْ صَـدَّقَ عَلَیْهِمْ اِبْلیسُ ظَنَّهُ فَـاتَّبَعُوهُ اِلاّـ فَریقـا مِنَ الْمُؤْمِنینَ : گمـان ابلیس درباره آن ها به واقعیت پیوست و جز گروهی از مؤمنان همه از او پیروی کردند » .

آخرین سخن درباره ابلیس

۸۴ قالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ اَقُولُ

فرمود : به حق سوگند و حق می گویم .

۸۵ لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَمِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ اَجْمَعینَ

جزء بیست و سوم (۱۲۷)

که جهنم را ازتو وپیروانت همگی پرخواهم کرد .

آن چه از آغاز سوره تا به این جا بوده ، همه حق بوده است و آن چه پیامبران بزرگی که گوشه ای از زنـدگیشان در این سوره آمده ، به خاطر آن پیکار و مبارزه کردند ، حق بوده ، سـخن از قیامت و عذاب دردناک طاغیان و انواع مواهب بهشتیان که در این سوره به میان آمد ، همه حق بود ، پایان سوره نیز حق است و خداوند به حق سوگند یاد می کند و حق می گوید که جهنم را از شـیطان و پیروانش پر می کنـد تا در برابر حرف ابلیس در مورد اغوای انسان ها که با قاطعیت ادا شـد ، پاسـخ قاطعی بیان فرموده باشد و تکلیف همه را روشن کند .

پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال مزد و تشکر نیست

۸۶ قُلْ ما اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ وَ ما اَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفینَ

بگو: (ای پیامبر) من از شما هیچ پاداشی نمی طلبم و من از متکلفین نیستم (سخنانم روشن و همراه با دلیل است) .

ص:۸۹

و به این ترتیب به بهانه های بهانه جویان پایان می دهـد و روشن می سازد که من تنها طالب نجات و سـعادت شـما هسـتم ، نه پاداش مادی از شما می خواهم ، نه معنوی ، نه تقدیر و نه شکرگزاری، نه مقام و نه حکومت، پاداش من تنها بر خدا است .

(۱۲۸) سوره ص

این خود یکی از دلایل صـدق پیامبر صـلی الله علیه و آله است ، چراکه مدعی دروغین ، برای مطامعی دعوی خودرا مطرح می کند و مطامعش از خلال سخنانش به هر صورت آشکار خواهد شد .

در مرحله دوم می گویـد : « من از متکلفین نیسـتم » ، سـخنانم مقرون به دلیـل و منطـق است و هیـچ گونه تکلفی در آن وجود ندارد، عباراتم روشن و سخنانم خالی از هرگونه ابهام و پیچیدگی است .

متکلف کیست ؟

در روایات اسلامی بحث های فراوانی درباره نشانه های « متکلفین » و علایم آن ها آمده است ؛

در حدیثی که در « جوامع الجامع » از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده ، می خوانیم : «لِلْمُتَکَلِّفِ ثَلاثُ عَلاماتٍ ؛ یُنازِعَ مَنْ فَوْقَهُ وَ یَتَعاطی

جزء بیست و سوم (۱۲۹)

ما لا یَنالُ وَ یَقُولُ ما لا یَعْلَمُ : متکلف سه نشانه دارد ؛ پیوسـته با کسانی که مافوق او هسـتند ، نزاع و پرخاشـگری می کنـد و به دنبال اموری است که به آن هرگز نمی رسد و سخن از مطالبی می گوید که از آن آگاهی ندارد » .(۱)

۸۷ اِنْ هُوَ اِلاّ ذِکْرٌ لِلْعالَمینَ

این (قرآن) وسیله تذکر برای همه جهانیان است .

آری مهم آن است که مردم از غفلت به در آیند و به تفکر و اندیشه پردازند ، چراکه راه روشن و نشانه های آن آشکار است و در درون جان انسان فطرت پاکی است که به او جهت می دهد و به خط توحید و تقوا می کشاند ، مهم بیداری است و رسالت اصلی پیامبران و کتب آسمانی همین است .

۸۸ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حینٍ

۱ « المیزان » ، جلد ۱۷ ، صفحه ۲۴۳ .

(۱۳۰) سوره ص

و خبر آن را بعداز مدتی می شنوید .

ممکن است شما این سخنان را جدی نگیرید و بی اعتنا از کنار آن بگذرید ، اما به زودی صدق گفتار من آشکار خواهد شد ، هم در این جهان در میدان های نبرد اسلام و کفر ، در منطقه نفوذ اجتماعی و فکری ، در مجازات های الهی و هم در عالَم دیگر و مجازات های دردناک خدا خواهید دید ، خلاصه هرچه را به شما گفتم ، به موقع آن را با چشم خویش مشاهده خواهید کرد ، خلاصه تازیانه الهی آماده است و به زودی بر گرده مستکبران و ظالمان فرود خواهد آمد.

پایان سوره ص

سوره زُمَر

سوره زُمَر

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ تَنْزیلُ الْکِتابِ مِنَ اللّهِ الْعَزیزِ الْحَکیمِ

این کتابی است که از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است .

هر کتابی را به نازل کننده یا نویسنده آن باید شناخت و هنگامی که بدانیم که این کتاب بزرگ آسمانی از علم خداوند قادر و حکیمی سرچشمه گرفته که هیچ چیز در برابر قدرت بی پایانش مشکل نیست و هیچ امری از علم نامتناهیش مخفی نمی باشد ، پی به عظمت محتوای آن می بریم و بی آن که توضیح بیشتری داده شود، یقین پیدامی کنیم که محتوای آن حق و سراسر حکمت و نور و هدایت است .

دین خود را از هرگونه شرک پاک و خالص کن

۲ اِنّا اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللّهَ مُخْلِصا لَهُ الدّینَ

مااین کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان .

چیزی جز « حق » در آن نیست و مطلبی جز « حق » در آن مشاهده نمی کنی ، از همین رو حق طلبان به دنبال آن می روند و تشنه کامان وادی حقیقت در جستجوی محتوای آنند .

و از آن جا که هدف از نزول آن ، دادن دین خالص به انسان ها

است ، در پایـان آیه می افزایـد : اکنون که چنین است ، « خـدا را پرسـتش کن ، در حـالی که دین خود را برای او خالص می کنی » .

وسـعت مفهوم « دین » و عـدم وجود هیچ گونه قید و شـرط در آن ، معنی گسترده ای رامی رساند که هم عبادت را شامل می شود و هم اعمـال دیگر و اعتقـادات را ، به تعبیر دیگر « دین » مجموعه حیات معنوی و مادی انسان را دربرمی گیرد و بنـدگان خالص خدا باید تمام شؤون زندگی خود را برای او خالص گردانند ، غیر او را از خانه دل و صحنه

جان و میدان عمل و دایره گفتار ، بزدایند و به او بیندیشند و برای او دوست بدارند از او سخن بگویند و به خاطر او عمل کنند و همیشه در راه رضای او گام بردارند که « اخلاص دین » همین است .

فرق میان «تَنْزیل» و «اِنْزال»

در نخستین آیه این سوره تعبیر به « تَنْزیلُ الْکِتابِ » و در آیه دوم تعبیر به « اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الْکِتابَ » شده است .

دراین که میـان «تَنْزیـل» و «اِنْزال» چه تفـاوتی است؟ و این اختلاف تعبیر دراین آیات به چه منظور است ؟ آن چه از پاره ای از متون لغت اسـتفاده می شود ، این است که « تنزیـل » معمولاًـ در مواردی گفته می شود که چیزی تـدریجا نازل شود ، درحالی که « انزال » معنی عامی دارد که هم شامل نزول تدریجی می گردد و هم نزول دفعی .(۱)

بعضی نیز این دو را در مقابل یکدیگر دانسته اند و معتقدند

۱- « مفردات راغب» ، ماده " نَزَلَ " .

« تنزیل » فقط نزول تدریجی و « انزال » فقط نزول دفعی است .(۱)

بنابراین اختلاف تعبیر فوق ، ممکن است به خاطر آن باشد که قرآن دارای دو گونه نزول است ؛ یکی نزول دفعی که در شب قدر و در ماه مبارک رمضان واقع شده که یک جا بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گشت ، چنان که قرآن می گوید : « اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ : ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم » (۱ / قدر) ، « اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ : ما آن را در شب مبارکی نازل کردیم » (۳ / دخان) ، « شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی اُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ : ماه رمضان همان ماهی است که قرآن در آن نازل شده » (۱۸۵ / بقره) .

در تمام این موارد از ماده « اِنْزال » استفاده شده که اشاره به نزول دفعی قرآن است .

و نزول دیگری که تدریجا در طی **۲۳** سال دوران نبوت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله صورت گرفت و در هر حادثه و ماجرایی آیاتی متناسب آن نازل گردید و مسلمان ها را مرحله به مرحله در مدارج کمال معنوی و اخلاقی و اعتقادی و اجتماعی سیر دارد ، چنان که در آیه ۱۰۶ سوره اسراء می خوانیم : « وَ قُرْآنا فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَی النّاسِ عَلی مُکْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنْزیلًا : ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیاتی جدا از هم می باشد تا آن را تدریجا و باآرامش بر مردم بخوانی (و جذب دل ها شود) و به طور قطع این قرآن را تدریجا ما نازل کردیم » .

۱- در « تفسیر فخر رازی » این تفاوت از برخی نقل شده است .

جزء بیست و سوم (۱۳۵)

جالب این که گاهی در یک آیه هر دو تعبیر به دو منظور به کار رفته است ، چنان که قرآن مجید در آیه ۲۰ سوره محمد می گوید : « وَ یَقُولُ الَّذینَ آمَنُوا لَوْ لا نُزِّلَتْ سُورَهٌ فَإِذا أُنْزِلَتْ سُورهٌ مُحْکَمَهٌ وَ ذُکِرَ فیهَا الْقِتالُ رَأَیْتَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یَنْظُرُونَ اِلَیْکَ نَظَرَ الْمَغْشِیِّ عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ : مؤمنان می گویند : چرا سوره ای نازل نشده ؟ هنگامی که سوره محکمی نازل شود و یادی از جنگ در آن باشد ، منافقان بیماردل را می بینی آن چنان به تو نگاه می کنند که گویی می خواهند قبض روح شوند » .

(۱۳۶) سوره زُمَر

گویی منافقان تقاضای نزول تدریجی یک سوره را می کنند تا با آن خو بگیرند ، ولی از آن جا که گاهی نزول یک سوره به طور تدریجی درمورد مسائلی چون جهاد سبب سوءاستفاده منافقان می شد ، تا مرحله به مرحله از آن شانه خالی کنند ، در این گونه موارد سوره یک جا نازل می گشت .

این آخرین چیزی است که در تفاوت این دو تعبیر می توان گفت ، و بر طبق آن آیات مورد بحث ، اشاره به هر دو گونه نزول کرده است و از این نظر جامعیت کامل دارد .

ولی با این حال موارد استثنائی نیز برای تفسیر و تفاوت فوق وجود دارد ، از جمله در آیه ۳۲ سوره فرقان می خوانیم : « وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَهً واحِدَهً کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتیلاً : کافران گفتند : چرا قرآن یک جا براو نازل نشده ؟ این به خاطر آن است که قلب تو را محکم داریم، و آن

را تدریجا بر تو فروخواندیم » .

جزء بیست و سوم (۱۳۷)

البته هر یک از این دو « نزول » فواید و آثاری دارد که در جای خود به آن اشاره شده است (۱)

نظام پیچیده و منظم شب و روز

۵ خَلَقَ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِ یُکَوِّرُاللَّیْلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی اَلا هُوَ الْعَزیزُ الْغَفّارُ

آسمان ها و زمین را به حق آفرید ، شب را بر روز می پیچد و روز را بر شب و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد ، هرکدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند ، آگاه باشید او قادر بخشنده است .

(۱۳۸) سوره زُمَر

« غَفّار » صیغه مبالغه از ماده « غُفْران » است که در اصل به معنی پوشیدن چیزی است که انسان را از آلودگی نگه دارد و هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود ، مفهومش این است که عیوب و گناهان بندگان نادم را می پوشاند و آن ها را از عذاب و کیفر حفظ می کند .

حق بودن آن ها دلیل بر این است که هدفی بزرگ در کار بوده که آن چیزی جز تکامل موجودات و در پیشاپیش آن ها انسان و

۱- برای دستیابی به توضیحات بیشتر درباره فواید نزول تدریجی قرآن به « تفسیر نمونه »، جلد ۱۵ ، صفحه ۸۱ مراجعه فرمایید .

سپس منتهی شدن به رستاخیز نیست .

بعد از بیان این آفرینش بزرگ به گوشه ای از تدبیر عجیب و تغییرات حساب شده و نظامات شگرف حاکم بر آن ها اشاره کرده ، می گوید : « او شب را بر روز می پیچد و روز را بر شب » (يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ) .

چه تعبیر جالبی ، اگر انسانی بیرون کره زمین ایستاده باشد و به منظره حرکت وضعی زمین به دور خودش و پیدایش شب و روز بر گِرد آن نگاه کند ، می بیند که گویی به طور مرتب از یک سو نوار سیاه رنگ

جزء بیست و سوم (۱۳۹)

شب بر روشنایی روز پیچیده می شود و از سوی دیگر نوار سفیدرنگ روز برسیاهی شب و باتوجه به این که « يُكَوِّرُ » از ماده « تکویر » به معنی پیچیدن است و مخصوصا ارباب لغت پیچیدن عمامه و دستار را به دور سر نمونه ای از آن می شمارند ، نکته لطیفی که در این تعبیر قرآنی نهفته است ، روشن می شود ، هرچند بسیاری از مفسران بر اثر عدم توجه به این نکته مطالب دیگری ذکر کرده اند که چندان مناسب بامفهوم « تکویر » نیست ، نکته این است که زمین کروی است و به دور خود گردش می کند و بر اثر این گردش ، نوار سیاه شب و نوار سفید روز ، دائما گِرد آن می گردند ، گویی از یک سو نوار سفید بر سیاه و از سوی دیگرنوار سیاه بر سفید پیچیده می شود .

به هر حال قرآن مجید در مورد نظام « نور » و « ظلمت » و پیدایش شب و روز تعبیرات گوناگونی دارد که هرکدام به نکته ای اشاره می کند و از زاویه خاصی به آن می نگرد ؛

گاه می گوید : «یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ: شب را در روز تدریجاواردمی کند و روز را درشب » (۱۳/فاطر)
.

(۱۴۰) سوره زُمَر

در این جا سخن از ورود مخفیانه و بی سر و صدای شب در روز و روز در شب است .

و گاه می گوید : « یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ : خداوند پرده های ظلمانی شب رابر روز می پوشاند » (۵۴/اعراف) و در این جا شب به پرده ای ظلمانی تشبیه شده که گویی بر روشنایی روز می افتد و آن را پنهان می سازد .

و در آیه مورد بحث سخن از « تکویر » و پیچیده شدن این دو بر یکدیگر است که آن نیز نکته ای دارد که در بالا به آن اشاره شد .

سپس به گوشه ای دیگر از تدبیر و نظم این جهان پرداخته ، می گوید : « وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی » .

نه خورشید در حرکتی که به گِرد خود دارد ، یا حرکتی که با مجموع منظومه شمسی به سوی نقطه خاصی از کهکشان پیش می رود، کمترین بی نظمی از خود نشان می دهد و نه ماه در حرکت خود به دور زمین و به دور خودش و در همه حال سر بر فرمان او دارند ، « مسخر قوانین آفرینش » اویند و تا سرآمد عمرشان به وضع خود ادامه می دهند.

جزء بیست و سوم (۱۴۱)

درپایان آیه به عنوان تهدید مشرکان درعین گشودن راه بازگشت و لطف و عنایت می فرماید : « بدانید او عزیز غفّار است » (اَلا هُوَ الْعَزیزُ الْغَفّارُ) .

به مقتضای عزت و قدرت بی انتهایش هیچ گنهکار و مشرکی

ص:۹۸

نمی توانـد از چنگال عذابش بگریزد و به مقتضای غفاریتش پرده بر روی عیوب و گناهان توبه کاران می افکند و آن ها را در سایه رحمتش قرار می دهد .

آری او در عیـن عزت و قـدرت ، « غفـار » است و در عین رحمت و غفران ، « قهـار » و ذکر این دو وصـف در پایـان آیه برای ایجاد حالت خوف و رجاء در بندگان است که عامل اصلی هرگونه حرکت تکاملی است .

خطوط اصلی هفتگانه برنامه بندگان مخلص

(۱۴۲) سوره زُمَر

(تقوا ، احسان ، هجرت ، صبر ، اخلاق ، تسلیم ، خوف)

۱۰ قُـلْ یـا عِبـادِ الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذینَ اَحْسَـنُوا فی هـذِهِ الـدُّنْیا حَسَـنَهٌ وَ اَرْضُ اللّهِ واسِـعَهٌ اِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ

بگو : ای بنـدگان من که ایمان آورده اید ، از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید ، برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند ، پـاداش نیـک است و زمین خـدا وسیع است (هرگـاه تحت فشار سـردمداران کفر واقع شدیـد ، مهاجرت کنیـد) که صابران اجروپاداش خودرابی حساب دریافت می دارند.

در آیات ده الی شانزده خطوط اصـلی برنامه های بندگان راستین و مخلص را ضـمن « هفت دستور » که در طی چند آیه آمده و هرآیه به خطاب « قُلْ » شروع می شود ، بیان شده است .

ابتدا از « تقوا » شروع می کند ؛ « قُلْ یا عِبادِ

ص:۹۹

الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا رَبَّکَمْ » . آری تقوا که همان خویشتن داری در برابر گناه و

جزء بیست و سوم (۱۴۳)

احساس مسؤولیت و تعهـد در پیشـگاه حق است ، نخستین برنامه بندگان مؤمن خدا می باشد ، تقوا سپری است در مقابل آتش و عـاملی است بازدارنـده در برابر انحراف ، تقوا ، سـرمایه بزرگ بـازار قیـامت و معیـار شخصـیت و کرامت انسـان در پیشـگاه پروردگار است .

در دومین دسـتور به مسـأله « احسان و نیکوکاری » در این دنیا که دار عمل است ، پرداخته و از طریق بیان نتیجه احسان ، مردم را به آن تشویق و تحریص می کند ؛ « لِلَّذینَ اَحْسَنُوا فی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَهٌ » .

آری نیکوکاری به طور مطلق در این دنیا گفتار ، عمل ، طرز اندیشه و تفکر نسـبت به دوستان و نسبت به بیگانگان ، نتیجه اش برخورداری از پاداش عظیم در هر دو جهان است که نیکی جز نتیجه نیک نخواهد داشت .

در حقیقت تقوا یـک عامـل بازدارنـده است و احسـان یـک عامل حرکت آفرین که مجموعا « ترک گناه » و « انجام فرایض و مستحبات » را شامل می شود .

(۱۴۴) سوره زُمَر

سومین دستور تشویق به « هجرت » از مراکز شرک و کفر و آلوده به گناه است ، می گوید : « وَ اَرْضُ اللّهِ واسِعَهٌ » .

که در حقیقت پاسـخی است به بهـانه جویـان سـست اراده ای که می گفتنـد : مـا در سـرزمین مکه به خـاطر سیطره حکـومت مشرکان قادر به انجام وظایف الهی خود نیستیم ، قرآن می گوید : سرزمین خدا محدود به

مکه نیست ، مکه نشد ، مدینه ، دنیا پهناور است ، تکانی به خود دهید و از مراکز آلوده به شرک و کفر و خفقان که مانع آزادی و انجام وظایف شما است ، به جای دیگر نقل مکان کنید .

مسأله هجرت ، از مهم ترین مسائلی است که نه تنها در آغاز اسلام اساسی ترین نقش را درپیروزی حکومت اسلامی ایفا کرد و به همین دلیل پایه و سرآغاز حکومت اسلامی شد ، بلکه در هر زمان دیگر نیز از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است که از یک سو مؤمنان را از تسلیم در برابر فشار و خفقان محیط بازمی دارد و از سویی دیگر عامل صدور اسلام به نقاط مختلف جهان است

جزء بیست و سوم (۱۴۵)

قرآن مجید می گوید : « اِنَّ الَّذینَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی اَنْفُسِهِمْ قالُوا فیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْاَرْضِ قالُوا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فیها فَاُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصیرا : به هنگام قبض روح ظالمان و مشرکان ، فرشتگان قبض روح می پرسند : شما در چه حال بودید ؟ در جواب می گویند : ما مستضعف بودیم و در سرزمین خود تحت فشار ، ولی فرشتگان به آن ها پاسخ می دهند ؛ مگر سرزمین الهی پهناور نبود ؟ چرا مهاجرت نکردید ؟ جایگاهشان جهنم است و چه جایگاه بدی است » (۹۷ / نساء) .

این به خوبی نشان می دهدکه فشار و خفقان محیط در آن جاکه امکان هجرت وجود دارد، به هیچ وجه در پیشگاه خدا عذر نیست .

(در زمینه اهمیت هجرت در اسلام و ابعاد مختلف آن بحث های

گوناگونی در جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۸۹ ذیل آیه ۱۰۰ سوره نساء

(۱۴۶) سوره زُمَر

و در جلد ۷ صفحه ۲۶۱ ذیل آیه ۷۲ سوره انفال به طور مشروح بحث شده است) .

و از آن جاکه هجرت معمولاً همراه بامشکلات فراوانی در جنبه های مختلف زندگی است ، چهارمین دستور را درباره « صبر و استقامت » این گونه بیان می کند ؛ « اِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ » .

تعبیر به « یُوَفّی » که از ماده « وَفّی » و به معنی اعطاء کامل است ، از یک سو و تعبیر «بِغَیْرِ حِسابٍ» از سوی دیگر نشان می دهد که صابران بااستقامت ، برترین اجر و پاداش را در پیشگاه خدا دارند و اهمیت هیچ عملی به پایه صبر و استقامت نمی رسد .

شاهد این سخن حدیث معروفی است که امام صادق از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل می کند : « اِذا نُشِرَتِ الدَّواوینُ وَ نُصِبَتِ الْمَوازینُ لَمْ یُنْصَبْ لِاَهْلِ الْبَلاءِ میزانٌ وَ لَمْ یُنْشَرْ لَهُمْ دیوانٌ ، ثُمَّ تَلا هذِهِ الْآیَهِ ؛ " اِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ

حِسابٍ " : هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می گردد، برای کسانی که گرفتار بلاها و حوادث سخت شدند و استقامت ورزیدند، نه میزان سنجشی نصب می شود و نه نامه عملی گشوده خواهدشد،سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد سخنش

آیه فوق را تلاوت فرمود که؛"خداونداجرصابران رابی حساب می دهد" » .(۱)

۱۱ قُلْ اِنّی اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللّهَ مُخْلِصا لَهُ الدّینَ

بگو : من مأمورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او خالص نمایم .

در پنجمین دستور سخن از مسأله « اخلاص » و توحید خالص از هرگونه شائبه شرک به میان آمده ، اما در این جا لحن کلام عوض می شود و پیامبر صلی الله علیه و آله از وظایف و مسؤولیت های خودش سخن می گوید .

۱ « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

۱۲ وَ اُمِرْتُ لِاَنْ اَکـُونَ اَوَّلَ الْمُسْلِمینَ

و مأمورم که نخستین مسلمان باشم .

در این جا ششمین دستور یعنی پیشی گرفتن از همگان در اسلام و تسلیم کامل در برابر فرمان خدا مطرح شده است .

۱۳ قُلْ اِنّی اَخافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبّی عَذابَ یَوْمٍ عَظیمٍ

بگو : من اگر نافرمانی پروردگارم کنم ، از عذاب روز بزرگ قیامت (او) می ترسم .

هفتمین و آخرین دستور که مسأله خوف از مجازات پروردگار در روز قیامت است ، نیز با همین لحن عنوان شده است تا این حقیقت روشن شود که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بنده ای از بندگان خدا است، او نیز مأمور به پرستش خالصانه است ، او نیز از کیفر الهی خائف

می باشد ، او نیز مأمور به تسلیم در برابر فرمان حق است و حتی مأموریتی سنگین تر از دیگران دارد که باید از همه پیشگام تر باشد .

او درواقع می گوید: من مانند سلاطین جباری که مردم را موظف

جزء بیست و سوم (۱۴۹)

به وظایفی می کنندو خودرا « مافوق وظیفه و تکلیف » می پندارند، نیستم و این درواقع اشاره به یک مطلب مهم و تربیتی است که هر مربی و رهبری باید در انجام دستورات مکتب خویش از همه پیشگام تر باشد، او باید اولین مؤمن به آیین خویش و کوشاترین فرد و فداکارترین نفر باشد، تامردم به صداقتش ایمان پیدا کنند و او را در همه چیز قُدْوه و اُسْوه خویش بشناسند .

و از این جا روشن می شود که نخستین مسلمان بودن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نه تنها بر حسب زمان است ، که نخستین مسلمان در تمامی جهات بود ، در جهت ایمان ، اخلاص ، عمل ، فداکاری ، جهاد ، ایستادگی ، مقاومت و ... .

سراسر تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این حقیقت را به خوبی تأیید می کند .

۱۴ قُلِ اللّهَ اَعْبُدُ مُخْلِصا لَهُ دینی

بگو : من تنها خدا را می پرستم ، در حالی که دینم را برای او خالص می کنم .

(۱۵۰) سوره زُمَر

پس از بیان برنامه هفت ماده ای آیات فوق ازآن جاکه « اخلاص » خصوصا دربرابر انگیزه های مختلف شرک ، دارای ویژگی خاصی می باشد ، بار دیگر برای تأکید به سراغ آن رفته است .

ص:۱۰۴

۱۵ فَاعْبُدوُا ما شِئْتُمْ مِنْ دوُنِهِ قُلْ اِنَّ الْخاسِرینَ الَّذینَ خَسِروُا اَنْفُسَهُمْ وَ اَهْلیهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ اَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ

شما هرکس را جز او می خواهید بپرستید ، بگو : زیانکاران واقعی کسانی هستندکه سرمایه وجودخویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده اند ، آگاه باشید زیان آشکار همین است .

جمله « فَاعْبُدوُا ما شِئْتُمْ » (هرچه را می خواهید ، بپرستید) به اصطلاح امری است که برای تهدید بیان شده و این در مقامی گفته می شود که نصیحت و اندرز در شخص مجرم و گنهکار اثر نمی بخشد ، آخرین سخنی که به او گفته می شود ، این است : « هرچه می خواهی بکن ، اما منتظر مجازات باش » ، یعنی به جایی رسیده ای که دیگر ارزش تکلیف و نصیحت و اندرز را نداری و جز عذاب دردناک ، سرنوشت و درمان دیگری نداری .

جزء بیست و سوم (۱۵۱)

ضرر واقعی چیست ؟

خُسران ، چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید : در اصل به معنی از دست دادن سرمایه و کمبود آن است که گاه به انسان نسبت داده می شود و گفته می شود ؛ « فلان کس زیان کرد » و گاه به خود عمل نسبت می دهند و می گویند ؛ « تجارتش زیان کرد » .

از سوی دیگر گاه « خسران » در مورد سرمایه های ظاهر به کار می رود، مانند مال و مقام دنیوی و گاه در سرمایه های معنوی مانند

ص:۱۰۵

صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب ، و این همان چیزی است که خداوند آن را « خُسْرانُ مُبین » نام نهاده است ... و هر خسرانی که خداوند در قرآن بیان کرده ، اشاره به معنی دوم است ، نه آن چه مربوط به سرمایه های دنیوی و تجارت های معمولی است .(۱)

(۱۵۲) سوره زُمَر

قرآن در حقیقت انسان ها را به تجارت پیشگانی تشبیه کرده که باسرمایه های سنگین قدم به تجارتخانه این جهان می گذارند، بعضی سودکلانی می برند و گروهی سخت زیان می بینند

آیات زیادی در قرآن وجود دارد که این تعبیر و تشبیه در آن منعکس می باشد و در واقع بیانگر این حقیقت است که برای نجات در قیامت نباید در انتظار این و آن نشست ، تنها راه ، بهره گیری ازسرمایه های موجود و تلاش و کوشش در این تجارت بزرگ است که در آن جا «همه چیز را به بها می دهند ، به بهانه نمی دهند » .

و اما چرا زیان مشرکان و گنهکاران را « خُسْرانُ مُبین » توصیف کرده ؟ زیرا ؛

اولاً : آن ها برترین سرمایه یعنی سرمایه عمر و عقل و خرد و

جزء بیست و سوم (۱۵۳)

عواطف و زندگانی را از دست داده اند ، بی آن که در مقابل آن چیزی به دست آورند .

ثانیا : اگرفقط این سرمایه رااز دست داده بودند،بی آن که عذاب و مجازاتی خریداری کنند، بازمطلبی بود، بدبختی این جااست که

ص:۱۰۶

۱- « مفردات » ، ماده " خَسِرَ" .

در برابر از دست دادن این سرمایه های عظیم ، سخت ترین و دردناک ترین عذاب را برای خود فراهم ساخته اند .

ثالثا : این خسرانی است که قابل جبران نمی باشد و این از همه دردناک تر است ، آری این است « خُسْرانُ مُبین » .

۱۶ لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذلِکَ یُخَوِّفُ اللّهُ بِهِ عِبادَهُ یا عِبادِ فَاتَّقُونِ

برای آنها از بالای سرشان سایبان هایی از آتش و در زیر پایشان نیز سایبان هایی از آتش است، این چیزی است که خداوند با آن بندگانش را تخویف می کند ، ای بندگان من! از نافرمانی من بپرهیزید .

(۱۵۴) سوره زُمَر

« ظُلَل » جمع « ظُلَّه » به معنی پرده ای است که در طرف بالا نصب شود ، لـذا اطلاق آن بر فرشـی که در زیر پا گسترده است ، یک نوع اطلاق مجازی و از باب توسعه درمفهوم کلمه می باشد .

این عـذاب تجسـمی از حالات دنیـای آن ها است که جهل و کفر و ظلم تمام وجودشان را احاطه کرده و ازهرسو آن هارا می پوشاند .

بندگان حقیقی خدا

۱۷ وَالَّذینَ اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ اَنْ یَعْبُدوُها وَ اَنابُوا اِلَی اللّهِ لَهُمُ الْبُشْری فَبَشِّرْعِبادِ

کسـانی که از عبـادت طـاغوت اجتناب کردنـد و به سوی خداونـد بازگشـتند ، بشارت از آن آن ها است، بنابراین بنـدگان مرا بشارت ده .

ص:۱۰۷

۱۸ اَلَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اوُلئِکَ الَّذینَ هَدیهُمُ اللّهُ وَ اوُلئِکَ هُمْ اوُلـُوا الاْلْبابِ

کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند، آن ها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن ها خردمندانند .

جزء بیست و سوم (۱۵۵)

« طاغُوت » در اصل از ماده « طغیان » به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است و لذا این کلمه به هر متجاوز و هر معبودی جز خدا ، مانند شیطان و حکام جَبّار اطلاق می شود .

بنابراین « اجتناب از طاغوت » با این معنی وسیع و گسترده ، دوری از هرگونه شرک و بت پرستی و هواپرستی و شیطان پرستی و تسلیم دربرابر حاکمان جبار و سلطه گران ستمکار را فرامی گیرد، «اِنابَهُ اِلَی اللّهِ» جامع روح تقوا و پرهیزکاری و ایمان است و البته چنین کسانی در خور بشارتند .

نکته قابل توجه این که عبادت طاغوت تنها به معنی رکوع و سجود نیست ، بلکه هرگونه اطاعت رانیز شامل می شود، چنان که در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « مَنْ اَطاعَ جَبّارا فَقَدْ عَبَدَهُ : کسی که از زمامدار ستمگری اطاعت کند، او را پرستش کرده است ».(۱)

(۱۵۶) سوره زُمَر

سپس برای معرفی این بندگان ویژه

ص:۱۰۸

۱- « عِباد » در اصل « یا عِبادی » بوده ، "یاء" حذف و " کسره" به جای آن آمده .

می گوید : « فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذینَ ... » .(۱)

این دو آیه که به صورت یک شعار اسلامی درآمده ، آزاد اندیشی مسلمانان و انتخابگری آن ها در مسایل مختلف را به خوبی نشان می دهد .

نخست می گوید : « بندگان مرا بشارت ده » و بعد این بندگان ویژه را به این صورت معرفی می کند که ؛ « آن ها به سخنان این و آن بدون درنظرگرفتن گوینده وخصوصیات دیگر گوش فرامی دهند و با نیروی عقل و خرد ، بهترین آن ها را برمی گزینند ، هیچ گونه تعصب و لجاجتی در کار آن ها نیست و هیچ گونه محدودیتی در فکر و اندیشه آن ها وجود ندارد ، آن ها جویای حقند و تشنه حقیقت ، هرجا آن را بیابند، با تمام وجود از آن استقبال می کنند و از چشمه زلال آن بی دریغ می نوشند و سیراب می شوند .

۱ « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

۲ « عِباد » در اصل « یا عِبادی » بوده ، "یاء" حذف و " کسره" به جای آن آمده .

جزء بیست و سوم (۱۵۷)

آن ها نه تنها طالب حقند و تشنه گفتار نیک ، بلکه در میان « خوب » و « خوب تر » و « نیکو » و « نیکوتر » دومی را برمی گزینند خلاصه آن ها خواهان بهترین و برترینند .

آری این است نشانه یک مسلمان راستین و مؤمن حق طلب .

« قَوْل » در جمله « یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ » (سخنان را می شنوند) هرگونه قول و سخن را شامل می شود ، بندگان باایمان خداوند از میان تمام سخنان آن را برمی گزینند که « اَحْسَن »

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

است و از آن تبعیت می کنند و در عمل خویش به کار می بندند .

جالب این که قرآن در آیه فوق صاحبان « هدایت الهی » را منحصر در این قوم شمرده ، همان گونه که خردمندان را منحصر به این گروه دانسته است ، اشاره به این که این گروه مشمول هدایت ظاهر و باطنند ، هدایت ظاهر از طریق عقل و خرد و هدایت باطن از طریق نور الهی و امدادغیبی و این دو افتخار بزرگ براین حقیقت جویان آزاداندیش است .

(۱۵۸) سوره زُمَر

منطق آزاد اندیشی اسلام

بسیاری از مذاهب پیروان خود را از مطالعه و بررسی سخنان دیگران نهی می کنند ، زیرا بر اثر ضعف منطق که به آن گرفتارند ، از این می ترسند که منطق دیگران برتری پیدا کند و پیروانشان را از دستشان بگیرد .

اما به طوری که در آیات فوق خواندیم ، اسلام در این قسمت سیاست « دروازه های باز » را به اجرا درآورده و بندگان راستین خداوند را کسانی می داند که اهل تحقیقند ، نه از شنیدن سخنان دیگران وحشت دارند ، نه تسلیم بی قید و شرط می شوند و نه هر وسوسه ای را می پذیرند .

اسلام به کسانی بشارت می دهد که گفتارها را می شنوند و خوب ترین آن ها را برمی گزینند ، نه تنها خوب را بر بد ترجیح می دهند ، بلکه در میان خوب ها نیز هر گلی را که بهتر است ، می چینند .

قرآن جاهلان بی خبری را که به هنگام شنیدن پیام حق دست در

جزء بیست و سوم (۱۵۹)

گوش می گذاردند و جامه بر سر می کشیدند ، شدیدا نکوهش می کند ،

چنان که در سخنان نوح به هنگام شکوا به پیشگاه پروردگار آمده : « وَ اِنّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصابِعَهُمْ فی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ اَصَرُّوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبارا : خداوندا ! هر زمان آنان را دعوت کردم که آن ها را ببخشی ، انگشت ها را در گوش قرار دادند و لباس برخویشتن پیچیدند، در گمراهی خود اصرار ورزیدند و شدیدا استکبار کردند » (۷ / نوح) .

اصولاً مکتبی که دارای منطق نیرومندی است ، دلیلی ندارد که از گفته های دیگران وحشت داشته باشد و از طرح مسائل آن ها هراس به خود راه دهد ، آن ها باید بترسند که ضعیف و بی منطق هستند .

این آیه در عین حال چشم و گوش بسته هایی را که هر سخنی را بی قید و شرط می پذیرند و حتی به اندازه گوسفندانی که به علفزار می روند ، در انتخاب خوراک خود تحقیق و بررسی نمی کنند ، از صف «اوُلُوا الأَلْباب» و «هدایت یافتگان» بیرون می شمرد و این دو وصف را مخصوص کسانی می داند که نه گرفتار افراط تسلیم بی قید و شرطند و نه تفریط تعصب های خشک وجاهلانه .

(۱۶۰) سوره زُمَر

پاسخ به سه سؤال در خصوص « فَبَشِّر عِبادِ »

چرا در اسلام خرید و فروش کتب ضلال ممنوع است ؟

زیرا بحث در آیات فوق از سخنانی است که امید هدایت در آن باشد ، هرگاه بعد از بررسی و دقت ثابت شد که فلان کتاب گمراه کننده است ، دیگر از موضوع این دستور خارج می شود ، اسلام هرگز اجازه نمی دهد مردم در راهی که نادرست بودنش

به ثبوت رسیده ، گام بگذارند .

البته تا زمانی که این امر بر کسی ثابت نشده و به اصطلاح در حال تحقیق از مذاهب مختلف برای پذیرش دین صحیح است ، می تواند همه این کتب را مورد بررسی قرار دهد ، ولی بعد از ثبوت مطلب باید آن را به عنوان یک ماده سمی از دسترس این و آن خارج کرد .

چرا دادن قرآن به دست کفار ، حرام شمرده شده است ؟

جزء بیست و سوم (۱۶۱)

در صورتی جایز نیست قرآن به دست غیرمسلمان داده شود که مایه هتک و بی حرمتی باشد ، ولی اگر بدانیم غیرمسلمانی به راستی در فکر تحقیق از اسلام است و می خواهد قرآن را به این منظور و هدف بررسی کند ، نه تنها گذاردن قرآن در اختیارش بی مانع است ، بلکه شاید واجب باشد و آن ها که این امر را تحریم کرده اند ، منظورشان غیر از این صورت است .

و لذا مجامع بزرگ اسلامی اصرار دارند که قرآن را به زبان های زنده دنیا ترجمه کنند و برای نشر دعوت اسلامی در اختیار حق طلبان و تشنگان حقایق قرار دهند .

کسی که مطلبی را نمی داند ، چگونه می تواند در آن انتخابگری کند و خوب را از بد جدا نماید ؟ آیا این مستلزم دُوْر نیست؟

باید به این نکته توجه داشت بسیار می شود که انسان شخصا از عهده کاری برنمی آید ، اما به هنگامی که دیگری آن را انجام دهد ، می تواند خوب را از بد تشخیص دهد و با نیروی خرد و سرمایه وجدان بهترین آن ها را برگزیند .

مثلاًـ ممکن است کسانی باشند که از فن معماری و بنّایی ، آگاه نباشند ، حتی نتوانند دو آجر را به صورت صحیح روی هم بگذارند ، ولی با این حال می توانند یک ساختمان خوب با کیفیت عالی را از یک ساختمان زشت و بی قواره و ناموزون تشخیص دهند .

افراد زیادی را می شناسیم که خود شاعر نیستند ، اما ارزش اشعار شعرای بزرگ را تشخیص می دهند و آن را از اشعار بی ارزش متکلفان جدا می سازند ، کسانی ورزشکار نیستند ، اما به خوبی در میان ورزشکاران داوری و انتخاب می کنند .

۲۱ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَکَهُ یَنابیعَ فِی الاَْرْضِ ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ زَرْعا مُخْتَلِفا اَلْوانُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرّا ثُمَّ یَجْعَلُهُ حُطاما اِنَّ فی ذلِکَ لَذِکْری لاِوُلِی الاَْلْبابِ

آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و آن را به

صورت چشمه هایی در زمین واردنمود، سپس باآن زراعتی را خارج می سازد که الوان مختلف دارد ، بعد این گیاه خشک می شود ، به گونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی، سپس آن را درهم می شکند و خرد می کند ، در این ماجرا تذکری برای صاحبان مغز است

قطره های حیاتبخش باران از آسمان نازل می شود ، قشر « نفوذپذیر » زمین آن ها را به درون می پذیرد و تا به قشر « نفوذ ناپذیر » می رسد، آن ها را متوقف ساخته و ذخیره می نماید و سپس

به صورت چشمه ها و قنات ها و چاه ها بیرون می فرستد .

جمله « سَلَکَهُ » (آب باران را در مجاری زمین وارد ساخت) اشاره ای است فشرده به آن چه در بالا گفتیم .

« یَنابیع » جمع « یَنْبُوع » از ماده « نَبْع » به معنی جوشش آب از زمین است .

هر گاه زمین یک قشر نفوذناپذیر بیشتر نداشت ، ذره ای از آب باران

را در خود ذخیره نمی کرد ، و همه بعد از نزول از آسمان ، به دریاها می ریختند ، نه چشمه ای وجود داشت و نه کاریز و چاهی و اگر تنها یک قشر نفوذپذیر داشت ، همگی به اعماق زمین فرو می رفتند ، به طوری که دسترسی به آن ممکن نبود ، تنظیم قشر زمین از این دو لایه نفوذپذیر و نفوذناپذیر ، با این فاصله حساب شده ، از نشانه های قدرت او است و جالب این که گاهی به صورت لایه های متعدد نفوذپذیر و نفوذناپذیر است که روی یکدیگر قرار گرفته اند که در حفر چاه های « سطحی » و « نیمه عمیق » و « عمیق » از آن استفاده می شود .

بعد می افزاید : « ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ زَرْعا مُخْتَلِفا اَلْوانُهُ » .

هم انواع آن مختلف است ، همچون گندم و جو و برنج و ذرت ، و هم کیفیت های آن متفاوت است ، و هم رنگ ظاهری آن ، بعضی سبز تیره و بعضی سبز کمرنگ ، بعضی دارای برگ های پهن و گسترده و بعضی برگ های باریک و لطیف و همچنین با توجه به این که «زَرْع» به گیاهی گفته می شود که ساقه قوی ندارد ، در مقابل «شَجَر» که غالبا به

درختانی که دارای ساقه نیرومند هستند ، اطلاق می شود ، « زَرْع » مفهوم

وسیعی دارد که گیاهان غیر غذایی را نیز دربرمی گیرد ، انواع گل ها و گیاهان زینتی و دارویی و مانند آن که فوق العاده متنوع و دارای الوان و چهره های گوناگون می باشد ، حتی گاه در یک شاخه ، بلکه در یک گل ، این رنگ های مختلف به شکل بسیار جالب و ظریفی در کنار هم قرار گرفته اند و بازبان بی زبانی نغمه توحید و تسبیح خدا را سرداده اند.

بعد به مراحل دیگر حیات این گیاه پرداخته و می گوید : «ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرّا» .

«یَهیجُ» از ماده « هَیَجان » در لغت به دو معنی آمده است ؛ نخست خشک و زرد شدن گیاه و دیگر به حرکت درآمدن و جوش و خروش برداشتن ، ممکن است این دو معنی به یک ریشه بازگردد، زیرا هنگامی که گیاه خشک می شود ، آماده جدایی ، پراکندگی و حرکت و هیجان می گردد. تندباد از هرسو می وزد و آن را که سست شده است ، ازجا می کند ، « سپس خداوند آن را درهم می شکند و خرد می کند » .

(۱۶۶) سوره زُمَر

« آری در این ماجرا تذکر و یادآوری برای صاحبان فکر و اندیشمندان است » .

تذکری است از نظام حساب شده و باعظمت عالَم هستی و ربوبیت پروردگار در این صحنه عظیم و نیز تذکری است از پایان زندگی و خاموش شدن شعله های حیات و سپس مسأله رستاخیز و تجدید حیات مردگان .

این صحنه اگرچه در عالَم گیاهان است ، ولی به انسان ها هشدار می دهد که همانند آن در عمر و حیات شما نیز تکرار می شود ، ممکن

است مدت آن متفاوت باشد ، اما اصول آن یکی است ؛ تولد ، نشاط و جوانی ، سپس پژمردگی و پیری و سرانجام مرگ .

آن ها که بر فراز مرکبی از نورند

۲۲ اَفَمَنْ شَرَحَ اللّهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَیْلٌ لِلْقاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِکْرِ اللّهِ اُولئِکَ فی ضَلالٍ مُبینٍ

جزء بیست و سوم (۱۶۷)

آیاکسی که خداسینه اش را برای اسلام گشاده کرده و بر فراز مرکبی از نور الهی قرارگرفته (همچون کوردلانی است که نور هدایت به قلبشان راه نیافته) وای بر آن ها که قلب هایی سخت در برابر ذکرخدا دارند، آن هادر گمراهی آشکارند.

« قاسِیَه » از ماده « قَسْوَه » به معنی خشونت و سختی و نفوذناپذیری است ، لذا سنگ های خشن را « قاسی » می گویند واز همین رو به دل هایی که در برابر نور حق و هدایت ، انعطافی از خود نشان نمی دهد و نرم و تسلیم نمی گردد و نور هدایت در آن نفوذ نمی کند ، « قلب های قاسیه » یا قساوتمند گفته می شود و در فارسی از آن به سنگدلی تعبیر می کنیم .

به دنبال این درس بزرگ توحید و معاد ، به مقایسه ای در میان مؤمن و کافر پرداخته تا این حقیقت را روشن سازد که قرآن و وحی آسمانی نیز همچون دانه های باران است که بر سرزمین دل ها نازل می شود ، تنها دل هایی از آیات الهی بهره می گیرد که در سایه لطف او و خودسازی آمادگی و گسترش پیدا کرده است .

ص:۱۱۶

در روایتی می خوانیم که«ابن مسعود»می گویدازپیامبراسـلام صـلی الله علیه و آله از تفسـیر آیه «اَفَمَنْ شَرَحَ اللّهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» سؤال کردیم : « چگونه انسـان شـرح صـدر پیـدا می کنـد » ؟ فرمود : «اِذا دَخَلَ النُّورُ فِی الْقَلْبِ انْشَرَحَ وَ انْفَتَحَ : هنگامی که نور به قلب انسان داخل شد، گسترده و باز می گردد » . عرض کردیم : « ای رسول خدا ! نشانه آن چیست » ؟ فرمود : « اَلْاِنابَهُ اِلی دارِ الْخُلُودِ وَ التَّجافی عَنْ دارِالْغُرُورِ وَالْاِسْتِعْدادِلِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ : نشانه آن توجه به سرای جاوید و جدا شدن از سرای غرور و آماده گشتن برای استقبال از مرگ پیش از نزول آن است » .(۱)

جالب توجه این که در جمله « فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ » نور و روشـنایی به منزله مرکبی ذکرشده که مؤمنان برآن سوار می شوند، سرعت سیرش عجیب ، مسیرش روشن ، و قدرت جولانش همه جهان را فرامی گیرد .

عوامل « شرح صدر » و « قساوت قلب »

انسان ها در پذیرش حق و درک مطالب و خودجوشـی یکسان نیسـتند ، بعضی با یک اشاره لطیف یا یک کلام کوتاه حقیقت را به خوبی درک می کنند ، یک تذکر آن ها را بیدار می سازد و یک موعظه و اندرز در روح آن ها طوفانی به پا می کند .

درحالی که بعضی دیگر شدیدترین خطابه ها و گویاترین دلایل

۱- « تفسیر قرطبی » ، جلد ۸ ، صفحه ۵۶۹۱ .

و نیرومندترین اندرزها و مواعظ در وجودشان کمترین اثری نمی گذارد و این مسأله ساده ای نیست .

قرآن در این زمینه چه تعبیر جالبی دارد که بعضی را صاحب شرح صدر و گستردگی روح و بعضی را دارای تنگی و ضیق صدر معرفی می کند ، چنان که در آیه ۱۲۵ سوره انعام می گوید : « فَمَنْ یُرِدِ اللّهُ اَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ اَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ

(۱۷۰) سوره زُمَر

ضَیِّقا حَرَجا کَاَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ : آن کس را که خدا می خواهد هدایتش کند ، سینه اش را برای اسلام گشاده می سازد و آن کس را که بخواهد گمراه نماید ، سینه اش را چنان تنگ می کند که گویی می خواهد به آسمان بالا رود » .

این موضوعی است که با مطالعه حالات افراد کاملاً مشخص است، بعضی آن چنان روحشان باز و گشاده است که هرقدر از حقایق در آن وارد شود ، به راحتی پذیرا می شود ، اما بعضی به عکس آن چنان روح و فکرشان محدود است که گویی هیچ جایی برای هیچ حقیقتی در آن نیست ، گویی مغزشان را در یک محفظه با دیوارهای نیرومند آهنی قرار داده اند. البته هر یک از این دو عواملی دارد ؛

مطالعات پی گیر و مستمر و ارتباط مداوم با دانشمندان و علمای صالح ، خودسازی و تهذیب نفس ، پرهیز از گناه و خصوصا غذای حرام و یادخداکردن ، از عوامل شرح صدر است .

برعکس جهل و گناه و لجاجت و جدال و مِراء و

جزء بیست و سوم (۱۷۱)

همنشینی با بدان و فاجران و مجرمان و دنیاپرستی

و هواپرستی باعث تنگی روح و قساوت قلب می شود .

و این که قرآن می گوید : آن کس راکه خدا بخواهد هدایت کند، شرح صدر می دهد ، یا اگر خدا بخواهد گمراه سازد ، ضیق صدر می دهد ، این « خواستن » و « نخواستن » بی دلیل نیست ، سرچشمه های آن از خود ما شروع می شود .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « اَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِلی مُوسی یا مُوسی لا تَفْرَحْ بِکِثْرَهِ الْمالِ وَ لا تَدَعْ ذِکْری عَلی کُلِّ حالٍ فَاِنَّ کِثْرَهَ الْمالِ تَنْسِی الذُّنُوبِ وَ اِنَّ تَرْکَ ذِکْری یَقْسِی الْقُلُوبِ: خداوند متعال به موسی وحی فرستاد که ای موسی از فزونی اموال خوشحال مباش و یاد مرا در هیچ حال ترک مکن ، چراکه فزونی مال غالبا موجب فراموش کردن گناهان است و ترک یاد من قلب را سخت می کند ».(۱)

۱ و ۲ « بحار الانوار » ، جلد ۷۰ ، صفحه ۵۵ ، حدیث ۲۳ و ۲۴ .

(۱۷۲) سوره زُمَر

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان آمده است : « ما جَفَّتِ الدُّمُوعُ اِلاّ لِقَسْوَهِ الْقُلُوبِ وَ ما قَسَتِ الْقُلُوبُ اِلاّ لِکَثْرَهِ الذُّنُوبِ : اشک ها خشک نمی شود مگر به خاطر سختی دل ها، و دل ها سخت و سنگین نمی شود مگر به خاطر فزونی گناه » .(۲)

در حدیث دیگری آمده است که از جمله پیام های پروردگار به موسی این بود : « یا مُوسی لا تُطَوِّلْ فِی الدُّنْیا اَمَلَکَ ، فَیَقْسُوا قَلْبُکَ وَ الْقاسِی الْقَلْبِ مِنّی بَعیدٌ : ای موسی آرزوهایت

۱- « کافی » ، جلد ۲ ، بابُ الْقَسْوَه ، حدیث ۱ .

۲- « کافی » ، جلد ۲ ، بابُ الْقَسْوَه ، حدیث ۱ .

را در دنیا دراز مکن که قلبت سخت و انعطاف ناپذیر می شود و سنگدلان از من دورند » .(۲)

و بالاخره در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی چنین آمده است : « لَمَّتانِ ؛ لَمَّةٌ مِنَ الشَّیْطانِ وَ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلَكِ ، فَلَمَّةُ الْمَلَكِ

۱ « کافی » ، جلد ۲ ، بابُ الْقَسْوَه ، حدیث ۱ .

الرِّقَّةُ وَ الْفَهْمُ وَ لَمَّةُ الشَّیْطانِ السَّهْوُ وَ الْقَسْوَةُ : دوگونه القاء وجود دارد ؛ القای شیطانی و القای فرشته ، القای فرشته باعث نرمی قلب و فزونی فهم می شود و القای شیطانی موجب سهو و قساوت قلب می گردد » .(۱)

به هرحال برای به دست آوردن شرح صدر و رهایی از قساو قلب، باید به درگاه خدا روی آورد، تا آن نورالهی که پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله وعده داده ، در قلب بتابد ، باید آیینه قلب را از زنگار گناه صیقل داد و سرای دل را از زباله های هوا و هوس پاک کرد تا آماده پذیرایی محبوب گردد ، اشک ریختن از خوف خدا و از عشق آن محبوب بی مثال ، تأثیر عجیبی در رقّت قلب و نرمش و گسترش روح دارد و جمود چشم ، از نشانه های سنگدلی می باشد .

۱- « کافی » ، جلد ۲ ، بابُ الْقَسْوَه ، حدیث ۳ .

(۱۷۴) سوره زُمَر

ص:۱۲۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹